

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۶

۱۶۵۵۹
۲۰۷۷۲۴



تابخانه مجلس شورای اسلامی
مثنوی شاهنامه با همبر ای خاص
ناشناس
۱۶۵۵۹ قفسه



۱
۱
۸
۸
۳
۵
۵
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱

۱۶۵۵۹
۲۰۷۷۲۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

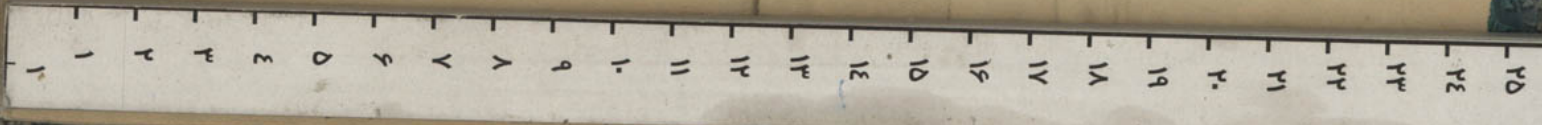
کتاب: متنوی شاهنامه با لایحه ای خاص

مؤلف: ناشناس

مترجم:

شماره قفسه: ۱۶۵۵۹

۲۰۷۷۲۴



خجالی دستور نسانه وانا
زار زار کردش ای افرا سیب
علم کرد که هر روز از جبهه خاک
عرض کردش من تمام بیاوه بداد
شای عدیم اثر نه به افرا سیب
شای عدیم و آتش با فر سیب
شای خسرو چون چینی ایرانی
چند نفر دلیر میدان جو وارو
کین شای زنون کردش بلاک
چند هزار مردان شیر دلاور
مردان روی رزم شیران جنگ
زابل سواران جسیع کینه جو
پایا و پیش پیران پر خام
باش بالاکت شیران سر بخت
فرمان فرمای حکم ملک روی زمین
عدوت شو و باد تخت برتسار
شاه عدیم پرس جرش غورث

په ملک ایران تخم پستان
رو مالا خاک بدیده پر آب
سیل سرشش یا و با فلک
ایران غورث کینه مان و باد
په پای غورث جرش بل کباب
دینا با فسون مگری خراب
باسته دلیران جسر که کین
صاحب کز و تیغ مرد کینه جو
به رزم نبرد هر چه چاک
چینه ای خسرو پان و باور
ایران نژادان کابل نمک
بو اچ پنم یکا بیکت کرد
و آتش ما پشام دنیات بو بکم
دشمنت کنون روی عهده شک
سر کن شیران شاه طهرین
بماندیش در روی روزگار
کین دی طوره مکرش نفس

جوا چه پنجم امیر و دلیر
 خورش و اجواب پریش نامین
 ای مرد سر بخت پر تدبیر و هوش
 هر چه مغزهای پیر به چشمش
 عدیم شاه پسران ای سپاه
 نامی نامیمان سرداران حکمت
 کیشان دلاور چندی پادشاهان
 چند جیشان سردار مرد مضافین
 یکجا یکت پریم بواجچه نامش
 هر کس که زنون کردش بلاکت
 بختو گمنان طرف تا مدار
 شرط بود یکت باوردن و دوس
 پران عرض کردش ای کردیش نام
 پادشاهی کیخسرو نوه کیان
 شای عدیم فرمان با نصرت سلم
 کاه کاهی توران گمان و کوشش
 پران هم جنو اما بخت ر

عرض کوشش

کین چه کارن ای صاحب تدبیر
 تدبیر پسران منشور عامین
 جرتوران زمین نامانت نکوش
 لادی هوش کوش سپاه پیش
 شاه کیخسرو مرد کینه خواه
 شیران بران ننگ ملک
 چندین پهلوان چند حشمت پان
 چند بنی جیشان صاحب کدزن
 کیشان زیادن قدر و کوشش
 خواره هوشش مشوره افلاکت
 چه شخوای زنون بکیشوش مدار
 نامی نامیمان نما نو بیچاکس
 فرمان فرمای حکم حشمت پناهان
 چه حجت بشع و آرزو بیان
 پانز کاهم بلند اقبال
 جرنام ایران من فراموشم
 سجده برو خاک زوی شهر یار

عرض کردش هشت کجوش شاهین
 سوی ویش کس بالادوس پان
 شایان یکمین تاروی مردان
 اول کیخسرو طایفه کیان
 چه دمای کیان شیران زابل
 سوی کابلی زوی عرصه شکست
 کابل سواران اولاد زالن
 اول سلیتن دوم فرامرز
 جهانگیر شیرسام دلاور
 جهاندار چینه بو جهان پان
 باقی دلیران نیران زابل
 یکیک دلاور مرد روی سنجین
 رستم بالادوس شیران ایران
 مظهر دیو سفید پان زوی سر
 زنون شاه پرت رستم بلهلاکت
 چه میدان شور و کوشش شاه
 بلند کردت عقیدان کین

شیر سمنک صاحب سپاهین
 قاعده ایران بدستور پان
 ایران سجد و دوشه نمودن
 دایم پادشاهان بدیده و کبان
 کابلی چه رزم زنون مقابل
 کس کرده بونبر زوی حکمت
 کردش صاحب کز و کوبان
 زواره دله صاحب تیغ و کرد
 پان تدبیر رزم سپه زال زرت
 کوهان پولاد پوش صاحب قهرمان
 توران خراب کز کز و کوبان
 مقابل بوزم شیر و نهنگ
 بضر کوبان توران کردوران
 بیج بکت نزار و جودریای شکر
 چاکت کتوان زرتشت خاکت
 ناله بزوش و کرد و طعن یا دل
 دیو سفید دستور دوش زوی زمین

دشمن ز ابل نوزر جوانان
 یکا کت صاحب تاج و کلامین
 طایفه گو در ز جو یار شورن
 داماد رستم ششم دلاور
 دشمن جرمش مهورت و مار
 ما باقی یاران هر یک نجای
 جرگه ایران صاحب شمشیرن
 توران زلیل دست ایرانن
 بضر بشمشیر زنده بباکت
 مردان خونخوار شیران روی جنگ
 اختیار تون شاه کردن کش
 شای عدیم شفت کلام سران
 جبروی ششم قین طلب کرد بهتون
 بهتون حاضر بی مضمون شور
 سپه پاسبان بر چندی بیت
 تجلیل تا و در پسند و چون
 بیشه با بران خنجر چینی زان

نامی نامیمان فوه کمان
 دلیر داو خوار پای تخت شاهین
 کیو دلاور نامش مشهورن
 پرواندار و پنج لشکر
 چه عرصه ببرد وقت کارزار
 بباکن جبر زرم ببا حد پای
 بپروا جبر زرم ای دار و کین
 توران هر بیت ایران و ایران
 مستمان قصاص بجز آفلاک
 ما دران در جبر دریا ننگ
 ببا تورن کردار مردان سرکش
 اوصاف مردان نامی دلیران
 پری زرم کین و با چند و چون
 و شش پهلوان صاحبان زور
 یک حرفه داران بو چون بیت
 چنی سپاهی ویت ایشاه بهتون
 رستم باوری بو کر زو کو پال

بگوشی زنده

بگوشی زنده طلقه پالنگت
 دست و پاسته شیران ایران
 ما باقی یاران وجود نذارن
 بهترین چون از حرف شای عدم
 فرما جا کریشان کردن مناد
 منادی کردن کیصد هزار تن
 نامی نامیمان دلیران جسم ببا
 آخین کرد بخا وینه در یای نیل
 راهی ببا نرا موج جسمیونی
 چنی شای بهتون روز ایران کرد
 ببا سکوی فیلان خورشید کردش تار
 لغره اسپ مرد جگر کردن دیرد
 سپاراهی ببا درفشان رنگ رنگت
 هزاران سردار چپش ببا راسچ
 شاهان سر بهنگان دلیران جنگ
 نه بر سرداری ده هزار نفر
 پری عزم زرم شیران ایران

همی نکرده هوای رزم جنگت
 باوری پریم چون نمره شیران
 جهلات منما نوبه قطره باران
 سجده بر دوشی همی ندادم
 ببا رزم ایران شادی همی شاد
 مردان حاضر پان کر زو کاوشکن
 ماهی نخت لقت مام ببا
 روی خنجر اتر ببا جبرود و جفیل
 سردار فوشن شاه بهتون ببا
 خنجر داشتن جبر شیران مرد
 کاو چنی ماهی نکر تن فرار
 سماتر و تم زمین ببا در کرد
 مردان داو خوار دلیران جنگت
 عالم ببا و بجزر جبر مام ببا
 نامی نامداران مردان کیکت
 مردان جبرستان وینه شیر نر
 قطره دان و نخت نامی دلیران

چنی شای بهتون بوسه رسان
 زمین جهان طبل و گوسه نای
 چه برتره فیلان چه مازره فرس
 چه داد و بیداد چرخ و یوز و باز
 روی صحرا تمام پر پر شسته و شور
 کاه و دم می دور می طرف موت
 بهوانا بید ناپیدا خورشید
 زمین نشسته نگر ز پشت بقبر
 اذند و نشان زگرینه و فرشتا
 کیشان بیدان پله عرصه بیجه
 کرد پای ستون ز روی افلاک
 کس نماز نشسته کین
 آرد و دو فرسخ به زیاد و کم
 خیمه کرد و پاره دو جا بجی
 جوطق شیران ایران زمین
 شاه کجسته چینه زان زتر
 فرامرز شیر پیشرو پادشاهت

مردان نامی چند صحرایان
 نه آوای مطرب ناله گزنی نای
 دیند بر دینول هم آوای جرس
 زاری و زکاری قلنگان چنی قاز
 دیده عاتقان جو دم می کور
 قیامت ظاهر نروی سربات
 عالم به دیخور تا برج نامیده
 حوت پریت و میل میل پری حجر
 آبله و ازرق هم سرخ و نفش
 زمین به در گذشت نروی سما
 منگوسه فیلان شیران به بکت
 کجسته و دام رزم اسپه پانین
 لاری سرخان سپای کینه جم
 روی زمین پوشفته بارگاه
 چون شیر شکار دام نه کمین
 مردان خبر خوش اقبال و فر
 جویار نه در خوشخوار سر بکت

طولی الله

طوئس دلا و دام رزم شاه
 نوزر نشروان تمام جسم به
 سیلتن چینه جمانگیر سام
 جهان پین سدر مغرب زمین
 چینه سیلتن روزای شلمان
 ناکاه پیشروان چنی فرامرز
 دیشان روی زمین بر سنجیم کاهن
 نعره فیل مست هم آوای سازن
 میخ خیمه بارگاه و پان کم
 او نه خیمه کا عظیم دین و دم
 قبه بارگاه خیمه کجسته رکت
 خبر بر نشان پری فرامرز
 روی دشت نامون پر چه پانین
 دلیران مرست روی عالم فینین
 شیر زاب چون زانا بکار
 سترن طلب کرده پهلوان پیشا
 بشو پان خیمه سردار بهتون

دایم نام صحت حشمت نیا به
 خسر و بخشان دانه و دم به
 جهاندار بود زابله مقام
 چون شیر شکار بر نه کمین به
 خیز از بزم گوسه حشمت نیا به
 مردان دلیر صاحب تیغ و کمر
 سحر او سز زمین پر چه پانین
 شیران نه مجلس شاه سرافازان
 صدای ایچا ایچ ناله گوسه خشم
 قبه نشان کجسته خاور پان کم
 مردان خوشخوار دلیران جنگ
 بلی سیلتن صاحب تیغ و کمر
 شاهین سلطان حشمت نیا به
 سرزمین نر و فیلان زلین
 دیش آماده کرد پری کارزار
 دیش می دلیر بود به اندیش
 برانه کردار سپاه چون

راهی به پشیر شیر به اندیش
 بتوفیق حتی پادشاهی بچگونگی
 پشیر عجب من به سپاهی به پد
 زبان کرد گشت و بجمه داور
 شاد است به است پکت کرد کار
 یاد است اقدس چتر مستون
 فرد فریاد رس جرگه ایران
 لامکان ماوری به شریک به کس
 بدری نجات جسمه که ایران
 دمای حمد ذات پکت کرد کار
 یا حق بجا است روضه پیغمبر
 یا حق بجا است شای دل دل سوار
 فاتیقی بو رستم جی سپاه جی سان
 ایرانی چون کت تورانی میشن
 بگرد افزون شای افراسیاب
 داخل و خیمه بزم بهتون به
 دست نگاه کرد خیمه او ش

شیراز کستور پانیا پیش
 یا و بار دوی او ش بهتون
 با که دلیران سرستان سے
 بجمه شنای پادشاهی اکبر
 به خیلان مست عرصه کارزاره
 یا صاحب کرم پادشاهی بچون
 پادشاهی به پکت سه سجاده
 امید به تون فرد فریاد رس
 سرانسه از بیوش که کس
 صلوات دابدین سید مختار
 ایرانی جی رزم نادران ضرر
 ایرانی به رزم بنو خوار و زار
 به سر افزاری اولاد کستان
 ایرانی به سپاهی تون به اندیش
 ولاتان بیکه گشت مبهو خراب
 زبان و شنای حمد کردون به
 مات حیران به شیر صف پناه

دلم سلام کرد

دانت سلام بکوس بران فو قس
 سزای ذلت و شیش بهی کس بنین
 لامکان ما و ابه بکت جه تانه
 شای کیان و حسه و دادون
 جو و ما سلام و بهتون ش به
 شای چون نگاه کرد یله دی و چم
 اش رت کردش باوران و پیش
 مجلس نشینان چون پشیر و شان
 اینده جو کارن کین خسر و کمان
 تکلیفش کردن مجلس جا کرد
 شای فرما دلیر فرامرز بکین
 پشیر وینه شیم در زنده شکار
 جو به دایله فرامرز شیم
 نوه رستم تاج بخشش بهن
 کشته دیوان ما زنده را بن
 دیو خنده طاک سخت تون بخش
 میوشش چشم به پشیر پشیر

نجات دهنده فرد فریاد رس
 کس خیر چه و شیش بالاد رس بنین
 روزی دهنده خویش بیکانه
 سپکش جو دمه ایله رزم مان
 مبهو جی آمای ایمه اکاه بو
 شیم دلاور اژدهای ارقم
 برانون نامر باکاری من پیش
 تبسم کردن هر کس به شان
 ای به وجود هر پیش نامن
 روزه بهتون شای حشمت بنا کرد
 نامه نالایق نمز به حسین
 قرار کرت جبرهان کرسی زنگار
 پیشه پشای من بو رونک دلیر
 شیره صف شکن جیب سپاهن
 بو رونک کل ججه بن
 جیب سپاهن بر بخشان بخش
 دنیا بخش و بکت که ای

اکنون که در ملک خسته نبی کوش
 چون سپاهش ستانان چه طور
 ایران متوان کرد چون جلالش
 ای سپه دار ایران سپاهین
 زنون کرد و لاک او بجا و سر
 زنون شاه بر سرستم به ولایت
 سپه غور شاه او کرد و رادار
 فراموش کردن و پیش جنگ
 خراج و اخراجاتش مانندان پیش
 مپسوی سپه سجده بن و نش
 در نه کجند و خطاب خطاب
 شاه می چون خسرو زمان نوری خاک
 او کس که شترنگ و ستن نه چون
 پریش بل و بیخ تمامی در پنا
 شای افرا سپه کوش تار و مار
 رستم باش بودک ایران و توران
 چه میداند ایش بل با کن تمام

پایشم و کر ز نمانا خاموش
 جهان یکسر کرت ولانان خاور
 جهان و سر کرد خدای خاکیش
 باش بالا دست پای تختش
 چونش جاری کرد و غصه خط
 فواره بپوشش و مرد و جفا کت
 نداری و مردندار و سراسر
 با جش ضرورن بخردار و سکت
 تحقیق ستان و با نض ویش
 ای تخت تو ما سپه پان پیش
 ما پوس منوشو پیل شراب
 عالم مزانو بهفت کرد افلاک
 شای افرا سپه کردن بر کون
 هر کس سکت مار و روش مپسویا
 ویش مپسویا کردن کوشه و کنار
 ای مرزوی ای بوم کرد و ایران
 اینده یا با باقی و استلام

الخراج

ارض خراج مدی جی دمد ابد
 پیشه دلاور نوّه نامدار
 بهتمون و اجوبه ایران بو خراج
 این اخراجات عزم کردن خرم
 سحر لطف الله و عده مضامن
 کاری بکردن و سپاهی سحر
 او مرد پیشه و تو پیش مناز
 سیش با کس بندگی مپسویا
 رخشش و آبکش ای سپاه مپسوی
 پاشای خسرو ما و رون و جنگ
 خسر و شتر سپاروش و دست
 هر سپه ایران هم چه کابل
 دست چپا بکشت بران فیل
 سحر بل خلاف و اوّه نهون
 و شش آغای و خیر هرنا سحر بو
 پشرا جی کفشرا حالی بل تمام
 راهی بل نرا مرد دلاور

اسب جی رزمی و نم عیان کرد
 چه روی قار و کاین تمام کرد کفشرا
 ای مرد دلیر جو این جواب
 سحر کیشون سپه پاجوی رزم
 چه حاجت بجز ملاف کذافن
 یکی بر نشو مردان پیشه و
 مپسویا مگر پیشه پوراز
 نالش مویرو و جرح افلاک
 تنش و خوراک چند شپاه مپسوی
 بزور کند صلف پانگناک
 هر ساربان بو هر تا سحرش دست
 هم بجز بستان جگر که ز ابل
 مردان روی رزم مردان خیل
 رستم مردان شانه ریش کون
 هر سپه دم بن کلامان تو
 جو رزاد ما نوّه سکت نام
 درون خشتراک و بینه ششیر نر

یا و اسپای شیر فرزند زب
 و تش دلاور زود آماکی و حجت
 پریم بواجی هیچ مکر پنهان
 سپهانشان چون مردان روی از م
 پنهان در جوب سردار مرمت
 سپه سالان سرداران بد شو
 در یابی حی چون سجد و شمار
 شان کس سر صد هجوم آوردن
 با یکت جا بکینیم بورد منند
 فرامرز فرخندهش چینان پ ایران
 سحرش الله مویخی و چشم
 یزدان یا و ر بوبکاری کم پیشان
 اوتاج و تو مار سیر کای بهتون
 بیج مور و نکت زیاد ی لشکر
 رستم و شس بنین فرزندش بجان
 شیران ایران دا و طیلان رزم
 پری و رزم آمده چه جنگ

سجده بردوش چون کوه البرز
 چرخش جراتی پست مردان سخت
 بر چرخش و اتن بگردن نشان
 مجلس نشینان وقت باه بزم
 چون رت کارشین بخت
 مردان دا و خوار کردی کرو
 هر کوششش هر کوشش قرار
 یکسر دا و طلب بی غارت بر دن
 هر حساب بوبری چون و سپه
 نانا بگری بی جنگ شیران
 مفضل مردان بی زیاد و کم
 مزه کا و سر مردان ندین
 ستانون چشش بی چند و چون
 پنهان بدت حی تو انگر
 جواب غر فم شای حشمت پنهان
 سحر رزم و کین بر لاشان بی بزم
 کردن اندیش هیچ نمان و ننگ

تقریباً

خوردشید خاور سخت بی مایوس
 سستار ان کرده جیش
 پرده زنگاری ظمانه دیجور
 پادشاهی جیش شکش بی رواج
 شب پرده زنگار پیش زوی عام
 تمامی باسات بزم فرامرز
 صدای خوشخوانان ز بزم هویزا
 و بدب و دجول ویر و ج افلاک

آما زدی کار داج آنبوس
 پری دلیران بکش کردن خوش
 پنهان کرد در روی خورشید کافور
 فرمان فرامان بی نه دیجور داج
 حکم شای خاور منسج بی تمام
 نشست زوی کرسی چون کوه البرز
 مقام سازان زوی بزم خیرا
 بی نبوش خیز زوی شسته کت

فرستادن فرامرز پنهان مردان بسپار بهتون

فرامرز شیر فرما بیان
 چند تن ز راهی طلب کرد پیش
 خبر ما دلیران زای شوتار
 نشان بی سپه ای بهتون بدین
 معلوم بولیتان کیشان دلیران
 اول بار انداز شیر دیجوری
 سیم کاکوش پرورده جیش
 پنچ لشکر ششمین ارتش

نامی نامیمان بسر کرد دلیران
 مردان نامی تمام بی اندیش
 پیشان کبکس جا تمه کارزار
 تیر و نسیق حق حسان آفرین
 کیشان و لا و صواب شمشیر
 دوم بهرمان پست لا هوری
 چهارم با نکت لیز مردن کش
 بی هفتمین سر دوزخ در ابر مس

تقریباً

هشتم کوه کن نهم زربکس
 ده تن دلیران امرو چون شیران
 بپوشن لباس سیاهی دیگجوری
 یکدست بردن بمانن پیشان
 دلیران تمام هوریزان جبرزم
 دلیران جاگر و چوری پیشان
 ده تن رو کردن و سپای بهتون
 نوجاشی بهتون فرما و قراطوس
 بر شو زار و درو به شنبه بگفت
 ما چنان ایران را خسته شو کردن
 قراطوس اید از نه اسب روی کار
 برشت جارد و درو به شنبه بگفت
 مردان ایران روزاه کردن
 بار اندازنگای پشت نامور کرد
 و است و بهرمان ای سیاه مردان
 تکد او سگری نندست بر دبل
 هوشیار بر جی دم وینه هورنار

دهم حاضر بر سارخه قیاس
 چون شیر سنجی درنده ایران
 سر تا پا حربه تیز مشهوری
 مزه کاوسه بدان پیشان
 پری عزم رزم معجل جرم
 به خیمه برشین چون شیر خروشان
 بزنان کردار سپا چون چون
 بجا پهلوان صاب بوق کوش
 آکا بر جبرزم دلیران جنگ
 دلیر و چور زوال مردان
 پرش با ندام جا مته کارزار
 نرای جاده گاه وینه خار سنگ
 پس پیش هم و خجست بردن
 کوه کرانی بنظر آرد و
 کلا و خود چون شخ فرال بر کردن
 بی میدان داری ایستاده کردی
 حواشش بکم کر ز کاوسر

صقعه کرد چین چین دینه شیر زنی
 فرامرز مقرون کیش کمند
 نعره دلیران جبریدان خیزا
 دلیران رزم نبردن جنگ
 نورس جوانان جرگه کابله
 هر یک دینه شیر درنده شکار
 پشون جرمیدان عرصه کارزار
 صدای اکبری نعره ابراهیم
 صدای باقدس جسمع کینه
 دو ساعتش مند و چور بجز و ترو

هوادا پری اثر دمای اثر در
 دو باروشی سبت دبل چون چنند
 عجب شوی به قیامت پزرا
 شیران نامی اثر دما و ملکنت
 مردان نامدار الگه زار بجا
 مشندن و خجست کر ز کاوسر
 چه بهتون سپا نمانناش و مار
 کنه سر سنان جرگه کینه
 موانان پلشتج آیه سنجانی
 نسامی نرزم کردمای کرد

مناجات کردن فرامرز از درگاه بار خدایا

پناه بردم بت قاضی الحی جاست
 نه رستم نذال غنی بن کس
 ایران چون قفله نرایی بل بل
 ارشکت برون تا صور امر افیل
 بیخه اولادی دستا نیم کامن
 نبون در پیش خنده سیاه زال

فرامرز جو دم کردش مناجات
 بیاوی بداد فرد فریاد رس
 ز سر در رزم نه من شاه که
 امان آمان و خشم و خنیل
 بدی بد نامیم مشهور عامن
 بدیرم نجات دانای بل زوال

بیاد بویشت کامون
 بهر زمان فرموده بهتون

کوه سوزان

پنا بردند است کبر و انا
 دست و کاسرا کبری و انا
 شکست آوردش سپاس بسنگ
 مردان ایران بغتت و اقبال
 یکت هزار نفر او شو به ایران
 چه سپاس بمتون ده هزار روار
 صدای کبر که کوس نشخ و حجت
 کابل و زابل رود خیمه گاه
 دوشان و پیرن شیر و دلاور
 نزلان لوش و در حجت
 صدای می پوشش زوی بارگاه
 شو بمانت هول ایچ اینج حجت
 صدای جوشان شوخ و لنواز

نصرت من الله به نصرت و انا
 هر دانی کبر هر کات زانا
 لشکر به بسنگ ویش کر بسنگ
 جم بین ندوران فرامرز زال
 بلاکت بین نرزم نامی دلیران
 شیران و شمشیر گون مده مار
 دیاران نه اوج حجت من رکت
 چندی دلیران کت بسته به شاه
 بردش جوانان جمع کینه ور
 به توره ویر و روی مرفه حجت
 خیرا به مجلس ایران اسپاه
 صدای گشتان سوز ناگه زان
 سوز مقامات تحسب جان و ناز

داستان شنب آمدن روز از جانب ایران

سیدی سحر دنیا زاده دور
 شای روحی آنا زنگ کرد کزین
 خسرو رضا و روار به وزین

عالم روشن کرد شعده شوق نور
 سوز سینه خاور نبره کرد خنیز
 بلند به نه اوج حجت چار مین

خبر شکان

خبر شکان شکوفان به شوق
 یکس به شای ذات سبحان
 تا وزن نامر اسبه و انا
 تمامی به ذکر ذات کرد کار
 بیدار به پنج شب شان کی گه
 نه هر سه کوس و نه خشم
 چه کوشش نین او شو شاه که
 به دمای باده جام بکوس
 شاه دلاور ز روی تخت ز زر
 ناگاه غلغله پای ایران
 شاه جبه صدای کوس بو توره بیدار
 پرین غلامان ای صدای چپش
 نشخ فرامرز شاه مروه دان
 دو صد هزار ویل کوشسته و دلیل
 خسرو شحال به بی حرف مکفاره
 خسرو و پوریز قرار کرت تخت
 شاه با خوش و مانع فرماطل کوس

مرغان چه در و در دوران به ذوق
 آگاه چه غلط هر ستر نپسار
 یاد انا بداد دانا و تو انا
 کنه بخشنده کردن شمسار
 عالم شسته لغز تیغ و کز زدن
 بلند به نه اوج صدای کاو دم
 خسرو و خوش و مانع نه نواز
 عالم کرد پنجوب ذبح و سچور
 خفته به با وقت مسکنه سحر
 خیزر صدای کوس نامی دلیران
 دیشش مانه شادی کداوشه یار
 ای آوازه کوس مایه خیر پیشین
 مقبول قمر طوس پشته گیانان
 اوزان وی تو بان جوقال و قبل
 پوریز اجه بان کس ز زرنگار
 طلب کرد شیران شاه بلند تخت
 نوازان پریشادی بوق کوس

نوز ز نژادان چینه ز ابله
 کردن کف نان مست باوه می
 آوای خوشخوان ساز و نواز بله
 ایچا ایچ جام سرداران رزم
 زان عرض کرد شاه بلند پایت
 بمان تا دورتیم روزگار
 فراموشی چند تن مرد و دل
 دو مرد نامی ماند لیست
 پشون آوردن امشودان
 شاد خیا خوشحال او به عرض نال
 در دم طلب کرد پشون بدوان
 شیر دلاور سجده بردوشه
 عرض احوالات حسود کردوش
 شاه فرما پشون تخت مبارک
 تا دنیا دنیا شیران ایران
 زال چینه رستم فراموشی
 بمان بش دزدی تخت زر

مفروق باوران

شیران عالی جمع کابل
 ز کت قرار خیز اصدای فی
 مقام زندان هم عشوه ناز بله
 رزم آراخی سوزیم باوه نرم
 جمع دلیران جم بونیت
 پریای بیان مردان خوشخوار
 سرد پاعریان کت بسته ذلیل
 و اجبان خبر پرسی لیست
 دیلان عالی دست بسته کوان
 شادیش جوش آورد خست بله بله
 حاضر بله نیای تخت حسودان
 محمد و شای شاه آوردش و جاه
 قاعده آداب بج آوردش
 جرمین صاحب طه و تبارک
 بمانان بش و جگر دلیران
 باقی دلیران بود کت دلیر
 به غرض میدان ناوران ضرر

سرداران رزم صاحب بوقی کون
 جمع دیلمان حاضر کرد نوبه
 سجده و بارگه سپهر برون
 پری قتل دعایم شیران دژم
 خنجر خنجر پیش سجده آوردش
 پیکاشان کردن بله دست خنجر
 کس ناما و پس ببری نادور
 حکاکان خاص هم نکته پنهان
 سرمایه دوکان بازارش جفان
 جفاش بچدن عیشش هم ماران
 کاشتهد فرورش گاه زار ماران
 آخر مارت موبنو چشمش
 تعریف مصاف دلیران کردش
 مصاف سردان دلیران جنگ
 سینه روانه کردن شاه کبچر و با امید او فراموشی
 بجمع شیران دلیران و مرد
 جوانان جنگ شیران خوشخوار

بر چینه دیت بتجمل و دو
 بشو بتجمل چون کوه البرز
 ما چنان او سپای بهتون سرور
 بیاورد بد او سپاه قلیسن
 هر چه شمشیر زخم بدن بو شیران
 مینو تو تجمل نماند پد جنگت
 بر زدی دلاور سجده بردوش
 کردن کشانان بگردن ترس
 عالی نژادان و تجمل و جنت
 راعی باطن و راه پری کارزار
 جهاندار طلب نماند پیش
 چینه سسی هزار دلیران کار
 دمای جهاندار جهان باطن مرد
 مریخص نماند چینه سسی هزار
 جهانگیر ساسم دوتن چینه سسم
 چینه سسی هزار مردان دلیر
 مریخص لشکر بزوان یاران

مدارات نبو بروز و شو
 بیاوه بداد شیر فرا مرن
 سجد آوردن جمع کینه در
 سپای دشمنان همچون نیلین
 زابل شود با دغراب هم ابران
 بیادی بداد شیران سر جنگت
 چینه سسی هزار ایلان سپاه
 سجده بردوشان و در کجا آید
 نامی نامیمان خوش اقبال بخت
 کیخسرو نوباد شمشیر قرار
 مریخص فرماش شاه اندیش
 به دشمن ترس شیران خونخوار
 دلیر موی رزم پری روی نبرد
 طوس بدوسد در پری کارزار
 فرما دلیران اثر دمای ارشم
 پری کارزار عرصه دار و کبر
 دشمن پوزیل کارزار تان

کیوه دلاور پری کارزار
 نزاره دست کینا پد جنگت
 جو دما فرما اثر دمای پیکر
 ده هزار مردان زوی پد نژاد
 صاحب رخس بود مریخص کردش
 سوار پد در رخس رستم و پد باک
 راعی چون شیر در زنده شکار
 جو دما فرما شاه زبال پسر
 کابل سواران عرصه دار و کبر
 فرما پیر مرد مریخص پد جنگت
 نمیدان جنگت ند پر کیشان
 زالی ز بسجود کبخمر در دست
 راعی پد نزاره شیر دلاور
 زمین چه بیت نشت ز تلاطم
 ناله کبر که کوس کاس
 صدای دبدبه و دهنول پرش
 قبه خیمه کای خسرو دانا

چینه سسی ملادی مردان خونخوار
 بر دوش سسی هزار جنگت جنگت
 روی دنیا تمام بد فحاشت نگر
 بیت هزار مردان ما چینه بنیاد
 پد رزم بهجا بسجود و پد رخس
 پیا بردندت فرو تنیای تات
 بغرم میدان عرصه کارزار
 دلیر میدان عرصه دار و کبر
 نامی نامیمان مردان دلیر
 بیاوه پد رزم شیران کینک
 مزه کاه مریختان در لیثان
 درود سجد بجا آوردش
 چینه دلیران اثر دمای اثر در
 بلند پد نه اوج ناله کاه و دم
 نامون پد رخس و پد عرصه
 موافق ظاهر نغیض و رخ تصور
 سجود آوردش پری کارزار

نوشش سرازیر یعنی کوچ خیر
 زمین جهان را طرطیل کوس
 درفشان مذکور کایان درفش
 رای کس بن زوی پشته خاک
 خجرا ملزاجه زور زنیون
 کا و نظر موت به زور سطور
 ملائکت آیه فستخاموند
 کردگشنان بباکت چه مردن
 بو تور مزانان مهر زرم بادن
 عزرائیل بپرکت بمنماشتاب
 تمام سردان هور کینان نجاه
 یکت نشون یکت سردان شاه
 منزل بمنزل پری ساری مهر
 مشنظر به زرم ایران نژادان
 چه کوشنوزین سپاه بهتون شاه
 سحر هوزرادان ج طیل جنکت
 بلان جی جنکت دلیران

انزلی کوچی

شاهش و کوچی پری غم سیر
 زور آورد و کاسم سندر روس
 صد هزار مردان از رتبه نفس
 چه نیش سنان عاصی ز افلاکت
 مایون زشتاب پری چند چون
 حوت پروت و میل کجکت نور
 خسرو رای به طیل شادی زند
 کس خیال مرکت و چشم ناورون
 صدای ای بنوش خوشخوان سادون
 کس چه او نداشت خطاب
 رای پین به زرم عرصه کینه خواه
 جو یار به نبرد زرم کینه خواه
 نه سرای سوغان جمع کینه ور
 به زرم شیمان کیلان شادان
 کردگشنان سر کینه خواه
 نه سپاه ایران کردگشنان ایمنکت
 درفشان کینان به زرم ایران

آخینه کردنجا دلیران کار
 نعره قیلست ناکه دلیران
 سرداران جنگ دلیران کار
 طلایه خسر به نبرد
 با سپاه بهتون آما پری جنکت
 ای نبر از نیش سپهر امز
 دلیران تمام بجاکرد آخینه
 هوزیر او پاس پاشه شاه
 کند اندازان کاه کس کلف
 قیامت ظاهر ظاهر قیامت
 سردار زابل کابا به کین
 جمع کینه چون دور سردار
 بهتون دواس طلب کرد پیش
 اردو فرامرز سردار اشکر
 دست پاسته بدن شکسته
 بکیشش ز بند حلقه پالمنکت
 هر تازنده بو نودی روزگار

به زرم نبرد عرصه کارزار
 آخینه کردنجا به زرم ایران
 آمان نمیدان پری کارزار
 به پهلوان مرد روی نبرد
 خورشان جوقین چون طبلکت
 هوزیر انجا صاحب تیغ و کوز
 غرق پین ز پولاد دوران خوز
 سرداران زرم روی جنکت بهی
 مردان زرمی کامون تپه صف
 داد مصافح سرمنکت سکت
 فرما پیشش درج چهار آئین
 جسم به جها جسم پری کارزار
 فرما دلاور بور به اندیش
 مرد زابط بور کینه ور
 باوره پریم مرد دوسته
 زره پاره پاره نودی خاره سکت
 نه بند و کمر پری کارزار

آنا در تمهید مرد دلاوری
 شرط با قرار بدین و آیین
 سپاروت بدست تمام خستیار
 تمام ولایت سپاروت بدست
 دو اس و اثر از روگردی از زم
 چون شیر بجنگ روگردیدان
 روگردیدان عرصه کارزار
 جو طرف سپای شیر فرامرز
 درفش کیشان با عرصه پیکار
 آمان نمیدان شیران ایران
 نظام داتوشن مدرا زوی کار
 مردان نامه مرک فراموش کردن
 جو طرف مدران دو اس مردار
 دو اس دو پل بر زم فرامرز انا
 فرامرز اثر از صدای شور جنگ
 روگردیدان مرد کینه ور
 پیدتن دستور روگردیدان

بشومیدان عرصه کاخی خط
 فرامرز ماری بروی قافین
 راتش بر آیدن مرد کارزار
 کنج و جوهر تمام هر چه هست
 امر شهنش به کلاش بل بخرم
 دلیر نامدار اثر دمای دمان
 غزا و دینه بود در زنده شکار
 بوران بل باک چون کوه البرز
 سپا ایران را رو سکارزار
 نامی نایمان داوی دیران
 اثر و اثر دران شیران نوحار
 دینه کرکت همیشه هجوم آوردن
 آمان میدان عرصه کارزار
 بگونه میدان دلیر دانا
 روی عرصه مفسد دو سکارزار
 پرنده جهان بتش بل و پیر
 شیر شسته انگیز اثر دمای دمان

بموتیستی ذات جهان آفرین
 بیلین دستور سرش جی کرد
 مردان چون کله دوس درین و چم
 ایران سپا بعیش و نوا
 ما ش الله کردن بزور البرز
 ضرب نما نا بوسه بهتون
 خیز اصدای کوس ناله کرنا
 بنوش های نبوش با جده خوشگوار
 ایچ اینج کام کابل و نابل
 ناگاه فرا دل مرده آوردن
 کاسه در آمان بزودی دلاور
 سا که اید اثر از فرامرز شیر
 شیران ایران در دم پلن کوار
 کادوم کیشان شسته نه استقبال
 برزد و آگاه بل چه او کارزار
 دیو دوس کوشتن فرامرز
 شیران و دلت د تمام خاطر جم

دست بر و پله کله دوس بل دین
 ش ناپا سپه بهتون شیر مرد
 طبل آتش خسته دود خشم
 تمام روگردن بری خستگاه
 ز رزم انوش جنت فرامرز
 تاوینا دینان فوجان به دون
 نوای خوشخوانان جمع کینه خوار
 سرست کرد شیران حقیق و کلزار
 بهتون بل دماغ در خسته بخل
 شیر سمنگ سرحب کردن
 چینه سکی هزار سپاهین باور
 دهوریزا و با بود کنت دلیر
 آمان و پیشوا بر زوی نامدار
 شاد پلن در روی هم نیران مال
 درو دوند بدست پاک کرد کار
 چنن ستمنان کینه خسته کرد
 یادان و امداد اثر دمای دهم

موتی دین

خشمه در ایران تمام بل و پناه
بهتون چا پاری ولای عظیم شاه
ار دونه سرخان کشتش آوردن
زابل نژادان اولاد و زان
مرد و بلا و رعب چا لاکن
نامش فرامرز نوه رستم
مقرون و قزلباش خجی دواک دو
چند هزار مردان کز او تار و مار
سرداری یعنی و آزه یا و ان
پاجان کنجیس و چینه پستان
در روزی بنی میاوان وی جاها
اختیار کن شاه کشت شان
هر چند پشانشان زیاد بود بزم
اگر چون داران سپاه و یکبار
وجود نذاران مردان سرمنگت
منکن تا خسر و سیاوی جابو
نرستم نزال جگر که کما بل

ز نامشان بوکاس پهای کینه خواه
بنا شهنش آگاه بر چه ماه
سرور ایران راه و بند کردن
در بر ز می صاحب کو پالن
سر منگان جدت او جگر کین
اژد های مرضه بشه دیش کن
نامی نامیان مردان پیشرو
یکسر کرد هلاکت عرصه کارزار
صدای کبرکش عالم شکاوان
یکسر ایران مردان پرفتن
آگاه بر حال شای شمت بر راه
فرمان فرمای حکم شمت پناه
تحقیق نراز مفهوم بو و خرم
شکت ماوران مردان خوشخوار
کس تا و حال نشین پری جنگ
اصل آوردن نشر او و ماه
نوز نژادان نسرده نزال

موش و بنه درفش خجی در جیبا
همینه و ابرکش و بنه تمتم
دانش و دو کس فرامرز و ان
جوب و اسرمنگت خیالم این
کاری کرون پیت بضر کو پال
دو کس ایدار نژد بخاطر ملال
آردینسان معرکه جبال
سوی تو رستم باورون و جنگت
باقه ایران بجلقه کند
نوه زابل دست برداری کز
ماتن دستور باز و بلند کرد
آتش نفوس و دووی دو
ناله کاوسر نه اوج و یارا
سر کون نجات کند دست پریش
و خلیطه کند پر کیش
کیشش زودی زین شمشیر پیا
چه زور بازوی دو مرد پر کین

اژد های نبرد بو کینه خواه
آمانس دان بلکت چشمن
نام کابل تو چون مزانی
طعام زیاد ولی و میدان
بو آره و اچان چند ماه و پنهان
دانش و بلا و نوه شخم نزال
بضر کو پال کروت
چه روز میجا عرصه تار شک
بزرور باز و باورون و بند
باز و بلند کرد چون کوه البرز
کز اجه همت چسبند لا جورد
اگر البرز بل مکر و شمشیر
فیاضش تا زانو تخت سارا
کیشش و کند شمشیر به اندیش
جفت بل نه با بوی مردان اندیش
دست و دو کس تو رستم مقابله
پاره کرد و کند در رخ چار اینک

از:

کند پاره با کاسه بدست
 اسپران پاکت پاره نوری خاک
 سیفان نامی تمام ریزه ریزه
 آخر دو البرز پیاپی
 دست بر دگر بند و دست بر
 تا وقت شام کشته به بخار
 زور باز و قوت کردن
 سلطان پوار شور کشید خاور
 نهان لالا او چه پروردگار
 اولاد استمان بخالت بی جا
 بر زب طائف حساب است
 و خاق دیجور هم سر بار و بر
 قوت و اباره شمشیر فرامرز
 بلند کرد نواج شمشیر دلاور
 غزایست تهمان دستور
 صلوات در بدین رسول مختار
 صدای می بنواز جبع ایران

صدای ناله گرز ویر و بر آید
 ریزه فاشه خود ویر و در افلاک
 شیران بر او رزم کردن گریز
 یک صواحق یکت از کشت
 کیش با اندیش شیران دستور
 نظر ره دون شایسته یار
 یلیکت وینه قوج و پس موز
 نالا با قدس شیر دلاور
 نجاست در پنم نودی کارزار
 نماند نخاک دور کینه خواه
 طایفه دستمان کجاست
 ظلمت کرد روی عرصه خط
 کندش بر زمین چون کوه البرز
 کین لغسره الله واکبر
 دانش زمین در دو اس بد نور
 شغافا همان جهت باز دار
 حور زرا پلا شسته شاه کیمانی

انش الله که نشود بر
 واده جمان پری خاص عام
 تا ایسه شیران مرتضی بخار
 و جب به که عرض شای عیدم کردن
 چا پار کیمانا او نامه بردش
 عریضه بهتون مفهوم بادشاه
 فسر ما نمادی کردن بر او دم
 ترک تارک در دم طلب کرد
 زو بر شوفت ربایوه بداد
 تا سپاس میو باور ویش بدست
 ترک دلاور بر شسته بر حصا
 صدای گرتا نودی شسته خاک
 نودی از اده ترک کینه جو
 چه ناله نبرد و نکت فیصل او
 چه زور نبرد و کاسه و چنگ
 زمین خم آورد بر زور سر سنگ
 چنی طبل کوش شادی می بنواز

اجل شان آمان ایران کیسر
 ایران می که کشت ممان تمام
 کسم کیمانا پری کارزار
 و زنده عرضی کردن کار نامون
 شای کینه جو سر حتاب کوشش
 شش بخانه چشم شای حشمت نپاه
 شیران پری رزم خسرو میان هم
 فسر ما دلاور ارشادی نبرد
 چه عریضه بهتون محرم شسته و باد
 یعنی نکشته به نبرد نفس
 رو کرد در سخنان پری کارزار
 نظاره ملک هم چینه افلاک
 سه فیصل کیش از اده بد خو
 خورشید نمند رنگت جهاد تند رو
 سنگت روی نامون به دستر سنگت
 کاسه کف نفس به دنیا نشسته سنگت
 رو کردن در رزم و اوای هم داخوار

نزدیکت سپای بزوی بر زمینند
 لغوی و کوس هموزیا و تخت
 بزوی دلاور همسر ام کیانا
 مکر شفیق بنواز کوسن
 ای ترک و تجیل امان و خوش
 اگر مخص مغرمای بی جنت
 بلکم جبال کجس و کس که بی
 بو شرط که یار بزویان زوی کار
 فرستاده شیر مردان دو
 استعدای بزوی سرانزدانا
 جواد ابرو و همان جی دم
 بشود میدان لایق و لیکن
 بمانوش و نزدی روزگار
 فرمائش کابی جیش دی بزوی
 بزوی زانمش کوس یعنی مخص
 دیش پیش بخت پری کارزار
 در روی جوی عرصه مخص

کلیه
 کجس
 کجس
 کجس

خیم کرد و پاد بچون و چند
 خیز طیب رزم و نوا شخت
 بر لای نسب امزد و لیر دانا
 سرزمین پر عیشش شاد و خوش
 چه نعره خوش عالم بی بیوش
 بشون بزوی دیو سیار نکت
 باورش بدس نمصاف بی
 نیم وریش خند که او شهر یار
 سجده بزوی فرامزد کوه
 پهای تخت ز سر سردار دانا
 ستانوش جرمش پر گرم
 من خوشحالم حوام چو پیش
 نام بزوش بو ترک جا و کار
 بنوازان کوسن کردی کرد
 هموزی اصدای دهمول و جرس
 پناه بردند است پکت کرد کار
 پوش با نام بی لاف و کداز

رودر زمینان عرصه کای خط
 ترک دلاور زور آورد و پیل
 به شمشیر کای و سر بی جنت
 نازک سپای بزوی دلاور
 نیک سپای نسب امزد کوه
 شیران زابل کابل سواران
 بزوی ترک کین بر کردن و هم
 کیشان کندان تر با و خوش
 کندان پاره ضرزیدن کس
 بهتون بی سوار او و فیست
 هوای تر کزد زمین پر آتش
 کندان پاره دست و کاکوس
 کاکوس فرق هر دو شین و باد
 حربه چون نمند پری کارزار
 دو کوه البرز چاکت زره نکت
 یکیشان بهتون یک البرز کوه
 او رود تا ایوار کشته بی نگار

پرنده نوباد نشت رای گذر
 رودر زمینان و بی فال و قیل
 بران جرمش زبان کرد نکت
 آمده بی رزم در فشان زور
 سلاسه همکت سردار پیشرو
 مردان روی کار نامی دیاران
 هوادان کند پز باد پر چشم
 خلیط کست نیر تانف جوش
 خیز اصدای کوس و بد بجرس
 اما و میدان بصدقا و قصت
 مردان زوی رزم نکت کوش
 الامان خیز ابر عرصه خط
 اسپ و خاور مکر دش هر یاد
 پکشته کرتن کردش این قرار
 بستان کمر پری شور جنت
 باجه اشط رک و دای کرد
 کس بن زلیل عرصه کارزار

کلیه
 کجس
 کجس
 کجس

کلیه
 کجس
 کجس
 کجس

دیگر فغان چون گریه اموش
 مشعل بل روشن تروی کارزار
 سپاهی بهتون شاه پری فرار
 کابل لواران ایرانی سراد
 مدیحه و بجزویر کیش آوردن
 داخل پان و هم دو سپا بل بل
 تراقه سپه اصلی کاوسر
 سما پرنگه زین پرتجه نار
 ترک تارک نه میدان جنگ
 جوطرف بهتون چنه فرامرز
 کردن کثانان بل خبر جرمک
 فرامرز زرم شاه بهتون بل
 ترک زرتشت را شکر یوشت
 چند کمنه سحر هم کردش نوجاه
 صد و یکم کند تپان دوست
 بنی گریه ترک بل اندیش
 بزور کمنه زرم و دوشان کبر

دلبران زرم کاکش کش
 ظاهر بل بر مردان خوشخوار
 حمد آوردن چون کوه البرز
 دایم بل نبرد دشمنان دشت
 فرامرز شیره احاطه کردن
 خیز اصلی کوس ناز طبل زنی
 الامان خیزه ابر عرصه خطر
 چون با دغان سر ما بوار
 کمر کای بزور کیش و شکست
 مداشان و هم چون کوه البرز
 کاوسر بدان نکاپول و ترک
 برز و چنی ترک بچند و چون بل
 جادوی پرتسون کس خبر ندانست
 نهان اما ان دیوان کراه
 صد کندیش ناز و کلاه قصت
 کمنه هواد را پانیا و پیش
 شکست بل بخت نوه زال پیر

مغلوبه عظیم کس بنه کس
 کابل لواران بل خبر جرم کار
 صلاح دار شیره نکای مفضل کرد
 پیشو بل بخت رو کرد زدی زرم
 دخت نکاه کرد شیره ز بل
 هر دوش سرودا روز فرامرز
 کابل لواران داتن و بل دنگت
 ای مژده شکست تو مد پیش
 کوس ایرانی بل صدا و بل دنگت
 نو و بجزویر تار کس بنه کس
 سران و بل لاش لاشه و بل سر
 اطباع برز و کس نزار
 بیداد و فریاد بل برزوی دلیر
 و او ملای شیران زابل لواران
 نزار بوز نزاران و کار
 همون جاری بنی زرم دلبران
 رو کرد ندر کای کرم بل شمشیر

برزو کمنه بستن بدوس
 فرامرز شیره تروی کارزار
 برزوی دلاور و نظر آورد
 بزرا نوجسیر و تحقیق مجرم
 نمشدن نوجاه بوز کار بل
 سردارم شین بوسباب کوز
 فرامرز خنجه بهتون مانه جنگت
 بلکم قصاصان بستن و پیش
 داتن مروزان پیا که به شکست
 ز اوای کوس بل ز صدای جرس
 کفته بل نوشت نعره خطه
 به ناز کزین جرم بل قراری
 داد پیدا کردن صغیر و کبر
 مریزان بچم چون قطره داران
 چنه بهتون شاه کاکار نزار
 اعشقه همون بل سردار ایران
 دوشش با صاحب با دوفاکت نزار

غیاظ

جه لوز درون گردش نجات
 بیایم و داد بیکس کس
 سوی ذات سیت امید کس بنین
 نجات در پنم در مصف شور
 بیادتی بداد حق لای نام
 قوت و ابازوی شیر دلاور
 بزور پر کین کمر کای بهتون
 بتوفیق حق پادشای پیچون
 دوش بزیند چون پستون کو
 کیش زوی خاک عرق کارزار
 مغلوب سپه جوش تو در پیش
 سردان رزم کروی کروی
 الامان خنیر از عرق خطه
 ترک کین در آما و ایداد
 فرامرز چن ایران سواران
 مقابل فرزم ترک خطه
 ناکاه طبل کوس جهاندار شیر

رو کرد نما که قاضی ای جت
 پادشای شان فرود یاری
 کس خنیر چه تو فریاد رس نین
 یاز ای بهتون بکون خاورد
 صاحب سوت ستان تمام
 هو کیش لغوه الله کس
 کیش شام زوی خاک کروش سر کون
 کندش زین چون کوی پستون
 ملک و است نهر افرین چه تو
 دو باروش بست سر کون با لار
 صدای کا و سر عالم کروش
 مهران دهم چون پستون کو
 یلان ایشا ده و با پوسر
 یا و اسپای بهتونش چون باد
 مردان نامی جمع نام ایران
 ملاکت زبان ز الحظ
 در ریز انجی پری دار کیر

فرمان کز نور

فرمان که بر زوی دلاور چون
 نماند و آن کیر آوردن و بند
 ای نسو امرز با کجار زار
 بهتونش که زن بکسند
 جهاندار اشد شیکار زار
 رو کرد نیندان برانو چشیدن
 تگای میدان کرد نواج و بجور
 فرامرز زدی ترزم شیران
 هر صدای کزن بیهای بنبرد
 نواج و بجور کس بنه کس
 سفیدی سحر نواج کرد خنیر
 طغرای معزول و اسکله سر
 ناکاه و بد بر سپاه خاور
 سپای جش رنگت آوردش رنگت
 فرشتی خنیر زعم دیه کس
 مدوی شست مامون نریمان کروش
 دیشک فرامرز چن ترک کین

صدای کز او سپه سدار و شون
 بگرد افنون یکصد هزار خند
 ز رزم شیران اژدهای دمار
 جی دم کا نرزم ترکت امیرند
 فرما بنوا زن کوس بی شمار
 فرامرز جیت کشان دار شین
 جو سپه بل پندریای پر شور
 ز عدل مصف نامی دلیران
 دیارانه اوج سپه لاجورد
 کا و دم پند رزم کیش نفس
 شاه زنگبار کز نرگای کزین
 فرمان رواج با خورشید خاور
 میداد کس پند دلاور
 چه خاور خنیر صدای کوس بخت
 خورشید خنیر بدست نماند
 جهاندار میدان و عین امر و ش
 زره پاره پاره میرزا و زینان

پرت کلا و خود شکستن و کز
 رکاب در آتش پرتنه به پرت
 در دم یاد پیش کردش در نکست
 استد عام این شیر دلاور
 ای عقیقه مصف ترک خادو کله
 ایدوست فرام ز در دست بگز
 دست بجهان کند همان شیر
 اثر ده است حلقه کردین چین
 بازوی پرتو کند حلقه کرد
 کند دست پریش مرد کینه در
 چه خیمه بر نو وادیلان شیر
 فرام ز فرما او پداو چشمن
 عرض کردن سردار مردو مضاف
 بر نو می دلاور گرفتار پان
 شیر زابل بخ کردش چاک
 بیداد جوهر پرتو چه سپه ایران
 جواد بیداد بانگ بر شمار

گلزار ایل

با نچکا چاک چون کوه البرز
 آمانت داند عرصه شورش
 عرض کرد دلاور دلیر روی جنگ
 آرد نیکان معرکه خطه
 انعام کرد پشم نروی کارزار
 جهانداز ترک چون کوه البرز
 نجاست در نصاب بوردنک دلیر
 پناه برد بذات جهان فرین
 دمواد پریش چون مردانه مرد
 بند به بنامهوی دیو تو انگره
 شیون بر شیون عالم ستیزا
 کین بود ستور خاطرش ریشین
 رایش بر این نزار و نوظ
 منی آتیم از دست بر شین
 ریزاد سردافاک چمنی فاش کت
 دانه بر لیران یکسر بی ویران
 زاری گفت نعل عرصه کارزار

کابل و زابل تمام خاک بس
 خرام از شیر رو کرد و نضف
 دست یارت بختی بستد سرور
 یا صاحب چشم سمای پستون
 بغت بار روی شاه خیمه کینه
 بذات او کس عالم کرد سازن
 بر آواز بر زو است بجهاندار
 بکیشش و بندای سگری بدو
 زور در و بازو و بلا چون چن
 با هر سپه چون پادشای اکبر
 تا که یکجا نیکان کار
 یه بر زوش و فدا آوردن و بند
 جی گفتگو پان سپای به شمار
 ناله گزنا و کبر که شسته
 دینه ابر تار پوش روی زمین
 روی پشت لایمون یکسر به سپاه
 زمین چه ناله کوس و کز ناه

روی زرم مضاف به و روحی شسته
 پناه بر زو بذات پستون طغف
 نجاست در پشم نزار عرصه خطه
 کن نیکون کار ساز چون
 بدی نجای تم و بلا چون و چن
 ای جاست محنت پیمان جو زارن
 تا که لای نرزم دیو جادو کار
 بر هم زنده کردمای کرو
 چون شیر تریان باورش و بند
 سرش برقت تو بدن جبار
 نظران به توشه دشمن یار
 باز هم جوشیمان پری چون چن
 عدیم شاه یاد ابری کارزار
 زمین لرزید با همه مقامه
 مردان داو خوار دلیران کین
 دلیران زرم شیران بیجه
 چه بانگ فریاد دور باشان شاه

یکمشت و باد زمین و سماه
 سپاه روگردوش و عرصه خط
 جو دم فرامرز نالا بد اور
 و آتش یا کرلم که مدار جسر
 یا کجاست ستم سما و ستارگان
 بدی بخاتم جی جسر به پله
 ار ذره گرم دیت نبوه سر
 رستم ناپیدان ایران میکن
 و ز زاین سپاه هده آوردن
 رستم بکیان چینه ایرانه
 کس چون بر مشور در ریای پله
 می بیداد به تخت برشته ایران
 ز خسر و ز زال نه کاسه کین
 پادشاهی شانان بیاره براد
 س که ایدش دیت هور ز انجاک
 جو طرف شیران جو عرصه کار
 بکشته با نری زوی قهر و قین

جهانداران

جهاندار شیر زور دا باندام
 بلند کرد نواج دوش زوی زمین
 صلوات داد بدین سید مختار
 بتو سیتی حق و دینده دارا
 جو دم فرامرز شیر روی بنزد
 دختی که با و ادیش که جهاندار
 سرش ما بدت بدن چاک پاش
 شکرانه و انافس امر ز شیر
 ز زال خینر از بهتون سپاه
 نرور باز دی بر جهاندار
 صدای کبر که کوس کاسه
 بلند به نواج ناله طین کوس
 فرامرز سادیش بر روی ناز
 په رزم برود دلیران کین
 جمع ایران جو سپاه و چو شاه
 جهاندار شیر رو کرد نو سپاه
 تعجب کردش جو سپاه سر نهنگ

کندش زمین با کوی نام تمام
 بتو سیتی حق جهان آفرین
 سرش سجا که چون شیر شکار
 لاشش وینه که گفت زوی سارا
 بناگه بنزد روی سندان کرد
 دینا با و ترک کردن تو کار
 ترک امر من سپاهان زکات
 سرش بودا اژدهای دلیر
 مردان په خیمه کم کرد پین راه
 سما چه حسن زمین آسن دار
 دبدبه ددهول طیب ز اسط
 زمین پر نشط چون شادی ارجیا
 تا دینا دینان مانده سر افراز
 نگهدارت بو جهان آفرین
 مات حیران پلن رونما شاه
 نو سپاه عظیم جمع کینه خواه
 دلیری مردان کشیدی رود چنگ

مردان رزمی چون کوه البرز
 ز شمشیر آن جنگ اژدهای اژدر
 فرامرز روگردیدر کای اقدس
 لالای پیکای کرد آماجی کردون
 زار زار کرد و بگریه کای داور
 فراوان در دو بهیمنه زنده شمشیر
 بلند به نواج ناله طبل کوس
 کریمه طبل کوس شیران ایران
 شاه عدیم آواز بدیده و مبول
 فرما دلاور روگردید اودشت
 کین ای درفش میدان جو کین
 ارکس آماجی کای کارزار
 دست و پایسته باور دلاور
 تا که خیمه خوکا سپاه با بجا
 بکین نون پی رزم کابل ز ریل
 چیش بنمایون عتاب خطاب
 کا هول بری رزم در مفضلت کرد

سرزمین پربله که کوبال و کرز
 نامی سرداران روی عرصه خط
 پیا بردندت فرد فریاد رسا
 سیل اسریش بریزا چون چون
 صلوت داد بدین پاک پیغمبر
 پی عرصه مفضل طبل کوس زندش
 زمین لرزید با هوا آن کوس
 نیشش و انجک نامی دلیران
 اژدهای زردی رزم طلب کرد کا هول
 بویرنه اودشت شمشیر از گذشت
 چه کرد و غبار کس بار نین
 نازی بر بشو نوشت خونخوار
 ار پهلوان بویر کس بویر با هم
 اوند دلیران باور پی قماش
 خسرو باوران دست بسته رنج
 و کوی سلو مرد بی حساب
 چون کوه ستم اژدهای نبرد

کا هول کوبال

کا هول سجود بر دنیای تخت شاه
 یا و انمیکان جهاندار کرد و هم
 جهاندار عرض کردش بشیر فراد
 این استعدای بنده کترین
 بشون زیدان عرصه کارزار
 دست فرزند کیا کندارت بو
 پشت پناست بزوان بی کت
 بشو پی نبرد همون ایرانی
 چندن دلاور باوره بدت
 سجود بر دنیای رزم هم تا کین
 فرما کا با درفش خون خوار
 بشیر دلاور نوه دال زر
 اژدهای دمان آورد او نظر
 درود دزدان آورد بزبان
 نعره رعد استای الله اکبر
 پرشاش که ایران در پیش بر شین
 دست و کا و هر جهاندار ذال

رو دنیا پی رزم مرد کینه خواه
 کوی پیش پی رزم روگردش درم
 بر دکت دلیر صاحب تیغ و کرز
 بدت بی کت جهان افزین
 باور زان و بهیمنه خلعتون مردار
 نجابت دهنده کارزار است بو
 دشمن بر نبرد زورت بو بلاکت
 بستاز قصاص نوه کین
 چه شخوای بر زودی بشیر زبردت
 مرتضی فرامرد و طسزین
 بکین آن سپاه عرصه کارزار
 روگرد مفضل عرصه نورد شتر
 البرز چون سایه بهلاش کرد گذر
 حفر کرد چه کوه اژدهای دمان
 کیش بدرون بشیر دلاور
 کوه کت بری رزم امانت چشین
 ستاره رم کرد چه کرز و کوبال

وین زعد برق نام می ابر
 باز بلند کرد شیر دلاور
 کاهول چون زانا شیر بیاکن
 در شیشه خنده سپهر دلس
 در آتش کله دیو چو شیر خوار
 کاهول خم آورد به ضرب پیکان
 حضرت جبر در شیر کابلا
 ناله کاو دم نعره مصاف
 الامان خیز ابر زور سردر
 نو بگفت بدت خوبو شکر
 اسپهتاب بدت خم در بازو
 کاوسر اما پله فرق فرس
 نوچ ز ابله پیاده نجات
 نو بر سلیق دست برد پری کر
 هماندار کرزی دان فرق بیل
 بیل شکست دم شمشیر برشته
 سردار عدیم افتاده خاکت بے

کیش و خورشید پله رزم اشدور
 کیش نعره ستر الله اکبر
 دشمنان زور و حش بلاکن
 کاوسر اما پله فرق سپهر
 صد اشک کله دیو در شیب خوار
 سپهر پاره کرد زینا و زمین
 خیز اصدای کوس جگر ز ابله
 صد اشک کله دیو به هفت قلعه فاف
 ایران و اتق فدات بو یاور
 دانه ترک خود مرد دلاور
 چه بهیت از زان صوا دوش و کو
 فرس غرق هون پیش نمند نفس
 می نبرد خیز ابر کله افلاک
 اخیر کرد بجا چون کوه البرز
 چه هوناد فیض ز میان بوشیل
 مرو و فیل و هم هر دو خشته
 فیلش سرگون هم بگر جاکت بے

کابل لاران

کابل لاران بشادی فخرم
 داد بلا خیز ابر سپه پای کاهول
 دو کوه البرز خجسته دان و دم
 چکا جاکت زور کوشان کمر
 تا بز زان برون غرق خاکت
 جاکت کتوان ز زره بے صد پار
 نظاره پله رزم شیران جاکت
 غرشت سینه شیران جنگ
 شیر جهاندار نه رزم بر شاره
 چون رعد خورشید نعره بر کین
 پنا برد بدت اقدس اقدس
 زور داد با هر چون کوی پستون
 کشتش کمر بند بر دوش نهوا
 کاهول بردن اوج دوش زوی زمین
 سرش و پیکال مریز کرد جاکت
 رو کوزند زش سردار کابل
 کاهول تمام نیک کردن جاکت

طلل رزم کوبان تمام خاطر جم
 ایران نواز آن سزان هول
 پشیمان و دم چون مار ارقم
 پرچ در دن بدم به عرشه خطر
 میا می خنجر ابر کله افلاک
 شیران رزمی بدت شتران
 جمع کشتان زهر حواله
 سر سام کرده بدت و زنگ
 عاصه بے نجات عرصه کارزار
 وندش هم تنای جهان آفرین
 همت دست بر شای فر فرماورین
 کدش ز زمین کاهول ملعون
 دلیر نامدار شیر کینه خوا
 بتوفیق حتی جحان آفرین
 المضر خیز ابر کله افلاک
 ماشا الله کردن مردان زابل
 ریزان و سرو افکست جسته نجات

روز شای عظیم بداد و بیداد
 سپاس شهنشاه تمام جا بجا
 چون دریای جوی کس نیش کن
 طغیان بر شمشیر بر نیش کن
 نامول کس بر سپاهای نیش
 موری راه نداشت بنام تو ملاش
 ده هزار کس بر طایفه
 نو جا برتس از خیمه شهر یار
 ناگاه هوریز ایداد به نشو
 بنجلس شاه بیداد به و پاه
 شش بی در حشمتش غضب ناک
 ناگاه هوریز از ابون زنون
 خیزد ادب در دیول جنک
 سوار به و نیش چون کوه عظیم
 داشت سرخان هوریز روی عالم
 رفتن فرامرز در میدان جنگ کردن با فرامرز زنون
 فرامرز در کرد و پادشاه فرامرز زنون

فرامرز

خیزد صدای کوس کس که کابلا
 چنه بویکن نیش ان جنگ
 دو صد دار بر دو شیر اثر دور
 اول کابیر آوردن نیکار
 اسپان شین نخاک تا بکمرگاه
 مصریان فضیلتش ان جده طغیان
 فیضه گن تمام به صد پار
 ز ابون زنون چنه جهاندار
 ایران سواران تمام پان ماتم
 ز ابون دیس جهاندار کو
 او پنهون باب اید پ زرم کین
 طبریزین نفری غرق کوشت مهون
 کلاو به هم ترک تارکت کرد و کرد
 اسپان خست پان پیا پان بزین
 دمان زره دوان نموی کمر
 شان کاک کشت ز تمامش
 تعجب کردن نیران ذال

رو کرد نیش ان شیر ز سبلا
 خیزد ادب در دیول جنک
 دو اثر دمای جنگ روی عرصه خط
 انجم جود قیوتش مکرو تار
 حرج کابیر عالم کرد تیار
 الامان خیزد با لاف کذافت
 بر طرف لب نروی عرصه کارزار
 نعره میدان نبرد کارزار
 پله ای دو سوار با نعره جسم
 تازه سواران نورسان نو
 ریزه کردن دیس چهار آیین
 اخضر خیزد انچین کردون
 بر سوزان عاصی نمض مرد
 چاک کستوان ریزا و زمین
 دو شیر جنک اثر دمای اثر دور
 بهران چه او زرم کردن حاش
 ماشا الته کردن بوجرد کوبان



ناگاه پری بخت چو کشته سپهر
 بکت جادوگری بخت زنون به
 جو دم فرامرز چسب دیوزاد
 ملعون بدین افسونی وانا
 چند نفر دیوان کیند بکت
 شکست اقبال شاه خسرو به
 برشته سپه کابل زابل
 قضاچه آسمان شان بال دپتر
 افسر کمر چسب زابون به یاور
 کند اندازان دیوان جادو
 صدای می بید او خیزد ابر ایران
 و او یلان خیزد از کابل سپاه
 غریبی خیزد از سپاه کابل
 در شان سخاک مردان ذکر یز
 طین کوسندشت مرغان کفشد
 داد و ایای قغان شایخ زاری به
 در شان چسب سپه خیمه گاه

دولادان

زابل سواران روز جمعا دار
 او چسب زابون مانچک چاکت
 کرشش مکر بند زابون زنون
 کیشش نزمین ماش الله نواج
 با زسم بلند به صدای کاووم
 زابون بکر چون بدن شکسته
 کابل سواران شادی خوشحال
 ویل دلاور سپه دو شیران
 پرسان مایوس سپاه ز چیشن
 ناگاه بلند بایشین دو او پلا
 جهاند اسرام مند به کاشن
 واتن دلاور سردار مست
 کیه آورده بست دیوان جادوکار
 مرد کینه ور رزده کرشش چاکت
 او چسب باران دلیران جسم
 نوجا جادوان دلیران بدون
 مرده دان بشاه فرامرز ذال

دستان میبدان عرصه کارزار
 آغشته پین اندرش روکات
 دشت خطر کرشش سر کتون
 ملک نظر ره کردن فنج فنج
 دبدبه دبول بنوازان خشم
 اوروش نزم بدست بسته
 ماش الله کردن باولاد ذال
 نگاه کردین ز منزه ابران
 تمام به دستور خاطر کریشن
 دلیران نزم کرد و دشت بیجی
 جداد و بیداد کار زارشان
 فرامرز با نه عالم کرد در بست
 دست در پانته کیششان هزار
 ریزا بگردانک چسب خاشاک
 زاری زکاری شبن و ماقم
 فرامرز و افضل بارکش بگردن
 دل دست بستم که او کو پال



و پادشاه اوردم جی دم
 شاه در دم فرما کوس گزنا و
 شیر زانبل داخل مجلس
 شاه فرما سکرهای پوز در
 ای غوغا پیشین زای خاک موم
 یا فریب سب نیلانت کردن
 شرط بود پستم بروت کباب
 تو که بگین ما مزم شاه بل
 شرط بویخسره کار کرون پیش
 او ذال زرم کان پوشش بر نگاه
 کفتگو فرما ز پادشاه عظیم دوستی کردن فرما ز
 اما بگشای شیر اس دلاور
 جو دما دوش بگشای بار
 اگر پیدتن مومینه و جسم
 صدای ای بگشای بگوش
 کس دگشای بنام شاه که
 مناز و مازم زمره جیون

تو سان جگارد ایران بسم
 تو در آن عالم هوو کیسنا سجا
 نظاره کردن شاه مومند س
 شتر جوی شتر انگیز نوه کابل
 تو چه پستم تا بوم مفسدوم
 نزمانی بجای نرد و نردون
 یعنی لایق عتاب و خطاب
 جو یار نبرد شمش پناه بل
 تا قرن ایام بگشای بدویش
 بگوش و بند عرصه زرمگاه
 پنهان کن دگر دبا مرد اور
 بدین لایق مردان روی کار
 یزدان بل بکت منمانو گرم
 بر شو جلت نام و عقل موش
 برو مجلس جی بزم س
 چند پادشاهان کردن سرنگون

شاه
 ایران

خسرو پادشاه شهنشاه کین
 شاه شسته غضب رو کرد ز پیران
 پیران پرغام هوو ز انجس
 عرض کرد شهنشاه پادشاه ایران
 نوه رستم شیر ز اسبل
 شیرای دینه دیش بنین جو ایام
 اگر مبخیش غلام شاه من
 وجود داران ایران پیشین
 چه شخای ایند ار رستم مبه
 انش الله کس نشو و بود
 ایسه خاطر من جا بد جمن
 ما باقی من سوای تمستن
 مرسه جشان بر مونس شور
 بل او بزور ترک آورد و بند
 ایسه سپرده زنجیر طرفین
 مبهو کارشان بند و ستم بو
 شاه قبول کردش کفتای پیران

بر دشته خیال نمر پد حسین
 ایدان باش بلوکت جمع دیران
 سجده بود دینی تخت شهنشاه
 با هم بزم مجلس غزنده شیران
 سید از بزم جگشای کباب
 بزور بازو نمانم تمام
 ایسم جار گوش حشمت ناپین
 بنده بکین خاطر م ریش
 عالم کشت تمام در دو غم مبه
 ز رزم شیران از دبا پیکر
 نه ایران دلیر و بند دیش کن
 جوانان رزم جمع امیرن
 کس چون ایند نین صج نور
 نام رزم اپدن نیدان چند
 بدی ای دوتن سمار و روقن
 تا مردان رزم ایران جم بو
 بکین بل و بند نامی دیران

یاشا چنهن تری دیو جادو کار
 بیان کنهدار شیر زاسب
 کشتن جلوه دم و اجمن خیس
 دیوان بردشان فخر زینت
 نامگاه خیزجوی تبر آمانه بخت
 بسداد هور براه دکای عدیم
 مرده مکت شاه کینه جو دشان
 پادشاه از نه کشتن زنون
 زنون کشت رزم ایرانی
 فرمانوزان کوی پری مریض
 هوریزان و پادشاه بخت
 دو نهم صد هزار درخشش خو بخوار
 تخت و امنده هم چتر طاوس
 شاکسته زردی نیل بر بخت برقرار
 هی نبرد خیزان پادشاه بخت
 خوشبید پیش نمند نه نور شوق
 به لغزه فیضان به آواز کوس

دیوان زرمی طایفه کفار
 تابوردی جاسپ کاسب
 پیلتن و مکت منما تو میس
 بستن و غل و مسما سکت
 کوس عدیم شاه نوشش کوشکت
 صحت بخت و بخت پادشاه عدیم
 بخت زنون بین چو دشان
 ایران عمرش کردن تون تون
 دست بسته و زلیل شاه کینه
 مردان هوریزان به افش کزنده
 بستن و کوشش طیل کوش زینت
 کیشان به نبرد رزم کارزار
 بستن و نیل خیزان بوق کوس
 سپاه مرخص پری کارزار
 دلیران پشان درج پالکت
 به ایران سپاه بن شوق ذوق
 زمین دیو ربه هوا انبوس

صد هزار

صد هزار البزیم پستون کو
 سمانا بدید ز مین کوشکت
 مگر به همت بیاد و داد
 جهاندار زانا جمع کینه جو
 کابل هواران طلب کرد پیش
 به عدیم آورد به خود نسی
 و طایفه خیال مغلوبه نبرد
 ایسه جی کاره پیش بدن جو بر
 اگر رای کریز ما دریم زور
 نام ایران بکسر مشو و باد
 تا چهر مشو بداد و بسداد
 کابل هواران قبول کنون
 و نشان هی شیر دژنده شکا
 تا یک مندن زردی روزگار
 او کس نمند به ایران سپاه
 بیداد و شکست بر بشو و پست
 مین رای کریز تا مندن نفس

بر و منصف بهن جمع کینه جو
 بقصر همت شکست پادوست
 و رزمه ایران بکسر شین و باد
 زنده خندان کرد و کوی کرد
 فرماندیران شیر به پیش
 درفش کرد و پادشاه بخت
 به کردش عالم به و نوز کرد
 عالم به ناکه نیل مبر خراب
 مین روسپاه تا بروی محشر
 عین حشر و کیم نسی یاد
 امید کردمان زو مشو و باد
 خیال نبرد و دل ناوردن
 نوه پیلتن دلیر نامدار
 ناچار بر مشو کس من فرار
 مردان نامی شیران بهیجا
 خبر دار مین شیران همت
 پنا مان بدارت فرد فریاد کس

انشاء الله بذات انامی کردگار
 پناه موریم بر حق سبحان
 فرصت نصرت هر پروردگار
 جهاندار و ایش باقبال شاه
 انشاء الله او چقدر و طاعتش پر
 و غارت مارون پدشایران
 چشمتانوا فرستد چنه کاه
 سخت ای ولات سخت ویم بو
 فرستادن زابون دست و پاسته بجهت کبیروش

زابون دست بسته کی ناپدشاه
 ایسوان به طیل کوس کاوس
 شصت هزار نفر دیران کار
 رو کرد و نصف عمره شوروشته
 درفش ایران کابل نر اودان
 رو و نصف پین نر کاه کار
 طلب کردن زو بادشاه عدیم فرستادن ابو رزم جهاندار
 زو باد طلب کرد شاه کینه جو

رای کرین بنین جی بجز خونخوار
 مدیم ز قبش تا چون مپو چون
 بدر و پیمان شاه که مدار
 و تاج خسرو سردار سپاه
 او کبر که کوس منوازان پر شتر
 تاج مدم انعام جگره دلیران
 سر بود خسته آن شوی رزمگاه
 نام نیک نایمیم و بخت ویم بو
 در حساب برشای حشمت پناه
 موالتی بخشید چارم عروس
 از موده رزم پری کارزار
 عشق نروی اوج بختش بال پر
 مردان نامی صحت بربادان
 می نبرد خست از زمین تار و مار
 جهاندار بسته موازون به تو

زوباد و...

زوباد وینه شیر دنده شکار
 دیو جا دو کار رو کرد و نصف
 چون نسیل جنگی بر بند بوریا
 جهاندار زانا موز فسر امیز
 رو کرد زمین آن تهمتن کستور
 و دو کوه البرز دو اژدهای جنگ
 اول کاوس اما سر و کار
 طاقه تروق کر زو سپه
 ترکش آن خاله اسپران پاره
 دو کوه البرز سپا پین به زمین
 بیون دلیران آن خشته نخت
 ملائکت ز اوج الحضر موت
 جهاندار و روز قدس و انا
 جهاندار لالابد رکای جبار
 یاش جهاندار جهاندار جی کار
 جهاندار تون جهاندار کین
 بیایوم بداد واری جهاندار

آمانیدان عرصه کارزار
 پد سپه ایران به لاف کذاف
 آمانیدان و لب سپه
 اما قه پین بو اسباب کرز
 خیزر طیل کوس به موهف شور
 به زور ایشان زمین شود زکات
 دشان دکا پول اسپران کرد
 نخورشید دیار زهم تمسب
 مصر این لت لت کفت او گناره
 صحرا و کسب لا منما حوزین
 بزره پاره با کرپان پاکت
 دنیا منما ناروی یوم المات
 و ایش یا داد و زنده کات مانا
 رو کرد و نفا پدشاه جهاندار
 نبو بخت شاه جهاندار
 زمام حکرم بدست برشین
 جهاندار بر کس نسیدان کار

بیاوه بدادای سپید بسزوار
 اگر شکست بارون خیزدین کس
 هست نیست بدست دستان
 بیاوه بدادای سپید کس
 بدی نجات فرود خیزدین کس
 پنهان دتون یادانای اقدس
 رستم بکین چون شیر سرس
 لامکان ما و ارباب شریک یکس
 خسر و کبک بی باشی بالادس
 لالاناری کرد چون ناله جرس
 امیدم تبون پادشای یکس
 از ایران دشمن باورش و بند
 دیده پرتنه اسیر بکس ویش
 اگر نیادی بداد بکس
 روگردنیدان شیر دلاور
 کز تش کمر بند زوبان سوزور
 زور دران باز چون کوه البرز

تا رستم میو پری کارزار
 ز نام فخرم برشین حدس
 صاحب فتح و رزم پرودا بکین
 لوی ذات تو امیدین کس
 شاه لامکان بیک کس
 برس بفریادی جمع یکس
 کله دیو لفرق کاوس بدس
 نین تو نامنندن نفس
 بدست دین هم بلند و هم پس
 یا و انفرایش فرود خیزدین کس
 یکت امجار ایران کنی در بسا
 کس نممانو پری چون چسند
 یا و انفرایش شاه باندیش
 ایران مسو چون ناقص
 کیش نعرته الله اکبر
 پنا برد و ذات دانای تو انگر
 دلیر نامه از نوه غمسر امرز

بیاوه بدادای سپید

پناه بردندت دانای تو انگر
 بلند کردند اوج کعبه روی زمین
 چون شیر شکارنت زوبانیش
 البرز ز زیا پستون خراب
 سرش جیما که انداخت پندم
 خنغد عظیم هم سپید بشو
 شکر زردان کرد لوار بکس
 صدای طبل کوس ایران بکس
 آمدن طوس ز زمین کفش با جهان پادشاه

کندش ز روی خاک زوبان سوزور
 دوش ز روی زمین هر دو چشم نین
 شکست و همد رسیده بر کیش
 دست برد پله خنجر برنده تر آب
 سپاه پست مگر رصبت هم
 انقض و اتق کرد دمای کرد
 با وجود بلاش هم از کشت
 کدای کاسه بمنمانا و شاه
 زمین شتی او در سما پرت کرد
 دوشان آب از رتبه و نبفش
 جهان پادشاه بکس انداز
 پادشاه خیزد از سوزار نو
 پادشاه پادشاه پادشاه کریم
 سران دستان به عرصه خط
 پادشاه پادشاه پادشاه نمنند
 سما قبر کون زمین تا شکست

ناکاه دیجوری فاو کرد ما یومی
 طبل آسایش نه لشکر خیز را
 میان خون آلود فرس غرق لبون
 مشعلان روشن خیمه بر تپه
 کربل نشینان بجنبش
 نیکت جایشون بر زو فرامرز
 نه جاگه سخن فرقه ز محمدار
 نه اوجا عدیم نه زرم می بے
 رسیدن عریضه جهاند ارک کبخر
 چیران بخت نامر بردشان
 شیون گفت بجمع ایران سپاه
 دان بر طبل کوس کرتناه ژینا
 چلیق و زرش رزمی باد سوار
 زابل نژدان قطره ذان و خجسته
 سپاه یگانان در صبح صبحدم
 ز زین پوشان شین و استقبال
 سحر و بار که کخسرو کردن

پادخت حکمت ژندن طبل کوس
 دواج دیجوری بی بر دو سپا
 رو خنیمه کا یکسر اول محزون
 سته صراحی آورد سپا
 بزیم می نوشان حسب بوق کوس
 نیکت جانفیه حر بر تیغ و کوز
 چراغان و خجسته کردن تبار
 چه پروش نر زرم مردان کا بے
 کبخسرو چه زرم آگاه کردشان
 بیداد بهوریز چه خیمه خوکاه
 ایران سپاه نه جا هو کیناه
 کاویان درفش پری کارزار
 بغزم پا پوس شاه بلند بخت
 ناری سرخان تمامی پانجم
 و پا پوس شاه هم نوه خجسته ذال
 درود بخت بجا آوردن

ذال

ذال بر جیشان بر زو فرامرز
 بزنده زندگت بسته دشمن
 جواب دان بذال کس نمانو
 دو باره شیران بو بلیم و سپم
 ذال ز زار سرش وینه هو تار
 کلا و خود نفوق و تش زو شک
 خاک ریز البرخیه کردش چاک
 رستم شش خشم ای زاری چشمان
 و خجسته پیمان دو سینه بردن
 کار کردون ای کاره کردن
 شیران سرداران بکلان بور
 خیمه خوکاهان خسرو بربان
 کردن کشان تخت برقرار
 لیک ایچ جام نه خیمه کاه
 طبل کوس خیمه سپاه ایران
 او شو دیجوری دواج کینسه جو
 بعضی نجا و پان بعضی هم بیدار

مردان نامی چون کوه البرز
 یا خونمندان چه دینای پرتفن
 مگر بے مستما کرم نمبانو
 بر بشو جلا مان اندو بار خم
 میندیشیم جیش بر با فرار
 ناله کر نیش ویر در افلاک
 نالابد رکای کردون بے باکت
 یزدان بے باکت پروا چه کیش
 مردان نامی هر مبدو مردن
 بیچکس تا مردن کس نوردن
 دوران و پنا بیکت بر دو بور
 و یارانه ایچ قسته بار کاه
 دلیران نه فکر حشر کارزار
 خیزای می بنوازه پان شاه
 بیدار پان چه کار فرقه دلیران
 خاموش کرده با کوه های کرد
 بعضی می نوش پان بعضی خور زار

ناکاه سفیده صبح بماند
 شب چون در شان در سپهری
 با مر سپهر پادشاهی کبر
 مؤذن نامه کبر و زمانا
 بیدار بین چه خبر دلیران کبر
 می خازن بیدار تا که نخوی
 جودم شای خویش بیدار که در اثر
 بیدار بین چه خبر دلیران کار
 پوشان با ندام زره صدم شک
 سپه عدیم شاه نجابی مامون کرد
 شمشیر خشن سپهر و دینا بر تار
 چتر طاووس کز عروس
 ز غرشت دینک شش بکند بهزاد
 نعره قبل مست هم آوای زینک به
 دلیران بکرت جامه کارزار
 عدیم شاه نجابی کشت مامون کرد
 خیزانان کوس کز نای شایعی

اما کوشش

اما کوشش کوس کج سپهر
 پیران طلب کرد شاه کینه در
 یه امرو یاوان و امدادشان
 یلیکت بو اچه پریم ناشان
 اور در نشن بر اثر دنا پیکر
 نشان در پلیم نام او پیشان
 عرض کرد شهنشام رستم فغان
 بر نیم زنده توران خرابان
 دیو سفید هلاک کوش کوس چاکن
 کاموس کن کش تخت طاوس پتر
 کوش بن کوشش کردش تارومار
 پناه شیران ایران سپاهن
 دلیران جنگ مردان رو کار
 باج و طومار بخش خاک ایران
 نهنگان هلاک ز حش تارن
 بی ایدر کشش کناره لشکر
 او خشم هر وقت ششخه بدوم

چه باقی کوسان سنده بکرو
 پرساد لاور اثر دنا پیکر
 عجیب یاوان و فریادشان
 مکنان نو و اسب متعاشان
 ادر کشش کوشش عالم دین کرد
 اثر دنا پیکر هم به اندیشن
 صحت تیغ و کز ز بند اقبالن
 کشته دیوان صحت شتابن
 تخت خاقان کیر فر به بکن
 اکوان کرد هلاک کوشش خط
 قطران کرد و کوشش تارومار
 او ششخه قاتل شای زنون شاهن
 تمامی بکر ز کردش تارومار
 شهر توران را بر او ویزان
 ای غلام شاه کوشش خزارن
 پری دشمنان ویش کردن لشکر
 مابان اسپان به زیاد و کم

نداردان جرت ششخ پر دواز
 نام رزم بران اثر دما و شیرین
 فرما او خیمه در نشان زرت
 او شیر سرد و پیش بولجان پیش
 عرض کرد شهنشاه طوطی نوزاد
 نوزادش ای تو زان نمنا بلاست
 باقی کم آما و خیش سپاه
 ز روی تخت قبل نظاره کردش
 پرسید چه بران کاویان درفش
 سپ نوجاهه با زین و لیام
 درایم نه شکار تر تاف درون
 نامش و شهنشاهت بهر از زبان
 باقی درفش هر یک سرداری
 شاه فرما درفش خدای زرتگان
 و است شام ای سپه جهاندار
 شیران روی جنگت بر اولاد و آل
 باقی خیمه گاه نه غب روتم

پیلان چون و نس من را از
 ز روز میجا فری دلیران
 با نطالطم بری شور شتر
 پنجم و اچه رست بر باندیش
 درایم بر خیش آفتاب شتران
 پلهولان با شهنشاهت فرات
 فرما فیصل در تخت آوردن پشته
 درفش خسرو عین آوردش
 جمعا چه پیش مردان کوشش
 سر تا پیش پوشان جواهر تمام
 پیران و تاشتم سپه خرون
 منثوران بجمع نامی کیانان
 هر یک دلاوری روزگاری
 سردار زبان شیر تمامین
 سپاس بکیون او نه کارزار
 تمامی لشکر تدبیرش پامال
 شاه دلاور ز ماوردش و چشم

زاد از زرت

ز روی تخت فیصل روند ما کرد
 جو طرف خسرو شاه ایرانی
 نشسته با ز روی تخت زرتکار
 کینخسرو رستم طلب نمنا
 ارصد تو بزار جیحون نیلین
 سپه ایران دلیران جنگت
 آرد و بکیرم رو سخار زار
 عرض کرد خنیا رست پشته من
 اگر مخص مگویی شیران
 بی پوشش صلاح جامه کارزار
 ایشان بلا مصداق سپاه کینه جو
 درفش کیان مبعوسه طلبند
 فرما جهاندار چینه جهان پلان
 رو کن تو فک پل رزم سپاه
 بولیم و چشم رزم دلیران
 رستم در جواب بده شهنشاه
 شاه بر قرار بود چینه با دوه سینه

پسند نمنا مردان بنبرد
 دیسه نامدار نوه کیسه
 باقی دلیران مردان روی کار
 فرمای سر مکت دلیردانا
 تو دلاور است ایران زمین
 شیران و بران نهکت ملکیت
 بجی سپاه با پل بر آریم دمار
 پری ای لشکر پشت پنا من
 کابل سواران جمع دران
 رو کن مخص مردان سپاه
 بزانون کردار سپاه چون
 نوزم بنسود اثر دمای مترند
 چندی چه دلیران بکران کدین
 من هم و یلم میون پری تماشاه
 چون مبعود از شیران ایران
 با تبار مکر پری تماشاه
 چینه مبعوشان نوای ناگز سینه

ویم آرد مشون نمین بدان کار
 سرداران رزم دوتن چندی ویم
 پناه بریزان پاک بی نیصاف
 ناوروشکت و بخت جسمالم
 آرد بیکت کادی بنمیزان پیشانی

ار است کردن سپاه شاه کبخت و بخت جند

شاه فرماستم شیر کارزار
 بر روی نبرد اژدهای مضطرب
 باج شاه آرد چری کارزار
 عرض کرد شهنشام آستین تان
 بفرما مردان کاویان درفش
 ایران سواران کابل و زابل
 پری میمنه جهاندار شیر
 روز میسر جهان پان کوه
 طوس زرین کفش باطل درفش
 نزدی کارزار جهان پان و چم
 بودیم همشیار پسر و درمکات بو

چنین جهان پان مرد جهاندار
 رو نغصه گاه تا چون میویم
 سزاقرا ز نمای عالم سرفراز
 بلند بو پایریج اقبال
 ناکت بدست هون بر پیشانی

نظر کرده پاک دانای کردگار
 صحت طیل و فرسخ به لاف گذار
 بویسیم و چم سپای پشمار
 فرشته اقبال مدد کار تن
 سوار بو بر رزم شاه زترین کفش
 بلکه گریزدان صل کرد مشکل
 پیره ذول پیش با عقل ندیر
 بعضی جرمردان پرورده خسرو
 سرزمین پرتو قرمز بنفش
 مبادا دوران پیش بدوستم
 سپاس آماده بر رزم جنت بو

پیار کردار

سپاه کوزری نذوران شاه
 ایران مردان چون با نغمه
 مبادا شکست بخت ایران بو
 کوس کاوسی چنین طیل جنت
 خیانت او پشت فضل گاه بو
 اقبال خسرو یاور بو نگار
 بهون شهید شهیدان پیش
 جردر کای اقدس کرد انجناه
 ناگاه هوریز از منزه لشکر
 رخسار شهیدان بشو خروش
 کوس کاوسی میدان کار
 غلغله بد شو مردان جنگ
 پیلتن درخش در دم بلوار
 نودشت نامون کرد نشان تدیر
 رو کرد میدان اژدهای اژدر
 شیر زابل را رونیدان کرد
 چون کوی پستون منمانا جدور

آماده بیان شام صاحب
 کاویان درفش مداران نظر
 شاه در پیش نمایان نزهتشان بو
 کاویان درفش باو بدر زنگ
 یکت بخت انبازی دویم سپاه بو
 استعدام ایدن پری کارزار
 کینه پاک کیش شاه به اندیش
 شکست بو بخت اوشاه کمره
 ایران سواران پلا عرصه خط
 خم کاو دم که کرده به کوشش
 همی دروش موت نغمه خنجر
 زابل سواران کابل نیک
 گفت نه پیش پیش مردان کار
 کس جرات پنداشت رای تقصیر
 مرد میدان جوشیم دلاور
 پلا عرصه نصف مردان نبرد
 دیران بر رزم شاهان نبرد

سپه عدیم شاه به خیر بکار
 درفش درفشان عدیم به زپاه
 جسمانم جسمت نروی کوزار
 زگرگ سپاه ز میان تار و مار
 رو کردی ز پیرخان زین به بجز
 پر ساولا در ای پستوان کوه
 اثر دما درفش ما ز پس پیش
 عرض کردی ششم رستم ذال
 اگر موی زور بنزدش
 بکیم چه بتل شاه دلاور
 ستون ایران او مردورخشن
 اگر اید باران و بندستم
 شاه فرما پیران مزار چیشن
 شاه فرما در دم منادی کردن
 دست بقارون مرد دلاور
 مپوتو آرد پند سر دکن
 سزایا عمر باین دیده پرتاب

ارمنستان

سرداران به رزم رو بخارزار
 خروشان به رزم سرداران کجابه
 سمانا بدید خورشید به پیوار
 پرتغنه نوجاه بدشت رای گذار
 چیران طلبت کرد عدیم بضرور
 چون کوه دیارن به جیب کرده
 نشان در نامه اینه چیشن چیش
 چه رزم مضرب بندت لب
 بغیر مایک به پو بر دوش
 باور و چکت او مرد سردور
 تاج ستان شاه تمهتای بخشن
 می کس ناین بی رزم بدوم
 منی بی زایه خاطر مریشن
 تقارون فیصل پیش آوردن
 نهنگت خوجوار اژدها پیکر
 بشته و میدان اژدهای کدین
 دو باهون بند بک خون کباب

کوزار

رستم دست بسته شکسته کمر
 باوری پریم به لاف کدش
 هر تا که ایران بویسان و جم
 با عدیم تقیای زون دیو
 صد اهل کبر که گوی عدیم شیه
 زمین بر جوقیل هوا پرتا دس
 ز خورشید نه مر ز غب سر اویار
 رستم نگاه کرد دیوی و دوجم
 در ز دیو سفید و ز سیاه کت
 جوقیل چه مرد و جت کروش
 دو کوه عظیم دوسر دارت
 تقارون رستم آورد او نفس
 می کردش فیصل رو بخارزار
 دست و کاسه بلند کرد نه اوج
 کر ز کین آما به فرق رستم
 دایش لفرق سر سیم کروش چاکت
 نهیب در جش نوه پور ذال

به ترکت خود به راز و به پرت
 کروش و بند خسیله طنفت
 بینی به مضرب کس ندوم
 به جوقیل و نسیان بر آما غریو
 بلند به نه اوج به پشت به بجه
 نه خسرو دیار نه طیل نه کوس
 تقارون رو کرد پری کارزار
 تا او روز زمین نسیان جم
 کس ندی بو تو نسیان جنگ
 درود ویزدان بجا آوردش
 کاسه به رزم کر تپان دست
 دایش بی اژدها حفره لطف
 دایش برستم اژدهای خوجوار
 نظاره بو کر ز ملکیت فوج فوج
 سپه در امراش اژدهای و ژم
 رخس تا زان نگون به نکات
 رخس آما و بر چون مرغ نسیان

دست بجاکوس محمد حیدر
 باز و بلند کرد سردار سمرت
 تقارون سپهر گشت و مسرودا
 سپهر گشت جاکت تا شش نه خاور
 قبایش تا صلفوم غرق با زردی گشت
 تقارون پیکر گشت خرد و شش
 دو شیر سرداران تفرق خود
 کاسه بنمون یلان در شش او
 زکشان خلا به پیکان پرت
 خدنگان خالی نه خود نجاب
 اصل پسر نمند تقارون زور
 شیر زایا جفان پهلوان
 اثر دای اسادت بر دای کمند
 کمند دست پری تقارون تنگ
 هر دو شان زردی فیض گشت بوار
 کمندان دست دو شیر در شرم
 رخسار فیض هر دو تا پیکان دهم

فردا روز
 با کوه و دره

قبل روگزیز او زرم رخسار
 تقارون چینه پیلتن نگار
 رستم سنا لاجه در کای داور
 جلالی کینس در تون ششم مار
 تقارون موت زای زرم شور
 شرط نادوان دوام بو نکام
 نزدیکت به دیگر سر بار و دوبر
 کینس روز انار رستم نگارن
 پیای به سپهر و مالا ننگ
 بیاده به او پیلتن نه جنگ
 ذوال نه مناجت طوس زیر کفش
 تمام رو ننگت در کای داور پان
 دیده پرتنه اسر به نرسه او پان
 اقدس اقدس یا اقدس مانا
 نجات بر سر رستم نمیدان
 چه دیکه خسور رستم چه زور
 زور دایانم اثر دای دمان

فتح نامه رخسار عالم بخش
 جاکت کسوان زره به صد پار
 موت یا زردان حتی توانگر
 ظهر با تورون دیکه بر دخنو خوار
 نیم گرفت ریایم بو خا پور
 ای زید وطن حسام بو حرام
 پری نمشای شیران اثر در
 چه زور نبرد دیو به قرارن
 دایش یا جبهه محف کشته افلاک
 تقارون چه زرم با در و چنگ
 کسینه و گشت او سپا در شش
 نه اشند عالی زرم رستم باور پان
 زبان به عادل نرسه او پان
 نجات نمند هر نا توانا
 با در و دست دیو به کمان
 زمانه بودم تقارون کرد کور
 هوشش کند به خاک به عرصه میدان

چون کوی پستون بلند کرد زواج
 چون البرز نگون کردش سر و کلاه
 دست برد پد خنجر شیر و لاور
 سرش چاک کرد و دستش در لاله
 دستش پیایه درفش کاکوس
 بلند بدانه اوج تارگرتناه
 بیداد هموریزان سپاه عدیم
طلب کردن پیران شاه عدیم و خیر رسیدن و مخلوبه کردن جنک
 شای عدیم در دم پیران طلب کرد
 پیران طلب کرد و سردار مرست
 بفرمایید اسپاه سردار
 شیران داوطلب یکیک پیرانم
 آرد و بجهت ان بکران کاری
 چهارم و تاشان پیری رستم
 ما درون بدست پور ز شایه
 بهرمان عرض کرد من پاهماندار
 هموکت بسته باوردن پد شاه

ملایک حسن موغان وضع
 ماش الله خیزا هر که افلاک
 یورکت الماس بر تنه دوسر
 دست نروی میدان دبه چون چند
 به ایران سپاه خیزا بوق کاکوس
 دلیران رزم شیران بهیچ
 بنج لشکر شهنشای قدیم
طلب کردن پیران شاه عدیم و خیر رسیدن و مخلوبه کردن جنک
 آما نخدمت از دمای بسرد
 و دستش شهنشای کار شیدان
 تمام باشن پری کارزار
 رزم ایران از جلشان بو خرم
 هر یکت نام نبرد پیری سرداری
 تن بکن مژون میدان هم
 ای دلیر رزم جسره کاسب
 دلیر نامی از دمای خون خوار
 بستان خلعت چهرشت پناه

درد

عادی و پت شای جهان پان گو
 موبون نام نبرد مصنف کاکوش
 پیدل کوش اما عرض شاه کردش
 طوس نوزری مادرش زرت
 و پادشاه شای عدیم ما دروش
 کرد هم زکی چینی سپاه پیش
 عرض کرد شهنشای دال دلاور
 مژون و تعییل سپه کارزار
 جواد زنگ پد کیو کو درز
 پد سپه سالار اشقر و یوبد
 شاه دلیران پد شاه خسرو
 ماباته شیران نودان شاه
 دلیران رزم ر و نکارزار
 جصدی نعره ناله طبل کاکوس
 داخل پان و هم دو هم نو خوار
 دلیران هر یکت پد خیر پیش
 چهارم چینی پیلتن ز جنک

پنش نماز و سر و ان خسرو
 عالم خلاص بو نکارزارش
 قاعده آداب بجای آوردش
 دست بسته عریان شکسته کمر
 یعنی طلبی کاکوس کوشش
 پد مصنف جنک پانیا پیش
 منثور عاکن ویم موبون یا در
 مکرش و پند و آتد ر و نکار
 سپاس آماده نامی نام نبرد
 پد سام و لیسرا و رکت نیوبد
 عدیم چه خسرو مستانو کرد
 چهارم هم پد خسرو کینه خواه
 داخل پان و هم دو هم نو خوار
 ز غرشت رکت دینل مملوکوس
 خیزا ای پیری کارزار
 شیران دستور پانیا پیش
 درشان و هم در مصنف شکست

سپاهی کج خسرو افضل و عدیم
 هر کس مقابل نام زرموشین بی
 ساقه جام حرکت کرت بر دوس
 الامان خیز زنده نشسته مرغان
 کرده بر سنان قاتله مملو پیر
 طرزین بفرق خود کلاه زرز
 دست بجا و سر پیلتن بقار
 چون فیصل جنگ جرمند بور با
 چون شیران دستوریت برد پکنده
 نوه ز اسب چهارم واکیر
 دست برد پشته الماس آبار
 د از روی سینهش مودای خطناک
 سرش جیما کرد بدن کز دین پاک
 دوش زرع بر عصب بر پانصد
 زرع و حجت مکر کش اوس
 اژد های دمان ولیر نامدار
 دیش خسرو و نعدال مصفا شورن
 خستیرا الامان معرکه عظیم
 درفش اجل ز پس پیش بے
 کجس می نوش با نیکش نفس
 نرزم شیران اژد های دمان
 پیکانان بجز یک شیران کرد گذر
 صدای پهل کوس دوش مکر کرد
 نعره میدان حره کارزار
 مرد روی نبرد دیس بیجا
 هوادرا کند و به چون و چند
 پچاش و کند پرتاب شیر
 شیران دستور مهور کش بقار
 پاره کرد جسم ولیر پاکت
 فواره نوش ویر در جه افلاک
 سردشمنان مفهوم بوجه او
 بردش وضعت شاه دلاور
 دختی که یا و او بعرض کار
 عدیم پیش در ایران به زورن

اندر این

شیر نکت بهز او غمناک زمین
 کس یان و نکت شاه دلاور
 سرش دست نخاک دست بکلیه
 نعره بر آورد کینه خودش
 شاه در دم نکای زرنگار کش
 یا و ابا مد او با کس خسرو
 دشمنان ندور شاه دلاور
 نهر ج محمد پد شیران مبرد
 تار و مار مکر و وینه شیران
 رستم نرنگش خسرو بخیرن
 چون باد دوران رو آورد و پس
 یا و او کوره عرصه کای مصفا
 دیشک پیلتن کا بخار زار
 نعره بر آورد ز نابل شود باو
 ای ترشش بهت بنمانه و جاه
 یانت بو خراب کاس کس نرس
 شاه کج خسرو شیر نکت بهز او
 راز پرش خسرو شکن
 هر کس کس بنین و یا و
 دیش دست نکره عرصه کای خط
 جرش پد شیر نکت جوش آورد و جوش
 بشیم دلاور و غمناک او درش
 زمین پرتا و از کوس نایونو
 تار و مار کردش ابا کاس
 چه سپا عدیم پیل ابا مبرد
 اژد های دمان ببر دلاور
 نرنگه خسرو بجای تد پرن
 نادلای رستم کیش نفس
 شیر دلاور به لاف کند زنب
 درفش کرد کون دشمن تار و مار
 کابل سیستان زینشان و شد
 بنی پد نبرد نبوت تماشا
 هوشیار بر بخار سرد اسر مس
 عمت بر باد بو هر دوشین و باد

بیکد و پیش شاهش و اسیر
 نه فرزندانوت ز با بود اجداد
 دیزات خانه بود ز نه شیران
 کابل ز ابلستان ز مین
 یکن ایران چنه هزار کس
 رستم چون اثر نه گفتار دین
 نشان در نیم کاویان درفش
 نوزری مبان یکسر گرفتار
 خسر نشان در چه کام سپاهین
 دوشن شیره مرد جو بار شاه پین
 دیشان کجسر و شبرکت بنزاد
 نغره بر آورد ز ربه و بخت
 سینه اند به خسر و شو و باد
 عدیوشان رستم دین و چشم
 نترس بر جکت شیر رسته
 کجسر و جو دم رستم دی و چشم
 دات یارت و جیل امیر و ایزدش

دینا جلا تو بود و سبیا قیر
 نه مردان رزم ایران نتراد
 تمام شین و باد مردان ایران
 کیر بلا مین مردان پر کین
 تا کیر دار یکید و پس
 نهون دشمن نوره و پسر
 شکت آوردن طوس زین کفش
 فسر زنده ز رخ کیر و تیر
 پاخور کشت رسته بلا مین
 داخل نما پین عدل سپاه پین
 رستم بر میدان خاطر کوشش
 پله سپاه عدیم شوم ناشخت
 مرد و دلاوری او ریش بغر باد
 چنه رخش کز زار دای دژم
 نه اسباب رزم مرد کا بے
 دانا شکر ذرات پاک پر کرم
 ستاز به مین شاه جهان بخشش

تا دور ایام کندار پیش کرد

چهارم

تا دور ایام کندار پیش کرد
 پله خاک ایران با نوری
 رستم و شین مردان جگر دیران
 کس نین کوشش شاه دشمن یار
 گفت نه فلکای میدان و جنگ
 و آتش ز رخ فرزند دلسند
 بشو جهانداز بر پر طوس
 زرع شکت بنزد
 دیشه کوشش چنه بهرمان
 نا غافل با دور کز زنی دلفری
 جهانداز کجای ز رخ کوشش
 و آتش دلاور مکت رستم
 ارکے سینه ای کاره کرد
 مکر بهر مین چه من زیادون
 جواب در پیش شمت بوزبون
 تمام شمش کین و بخت
 پیدا کوشش سپهش زار و کار کردن

پله پشت دوت و ایران کیمبر
 عمر دشمنان بد زوت و باد
 با کشت کوشش شیران ایران
 تمامی لشکر کا تکار زار
 بر سپه خطه هم او تا ما شکت
 مارا مکر و بے چون و چسند
 در نهستانان چشش بوق کوشش
 جهانداز جو رزم بنظر آورد
 مرد دلاور اثر دای دمان
 مغر شش تار و مار زرد زین غرق
 شیم دلاور و جان آوردش
 خسر و بے زیاد و کم
 شربت ممانت جدم موزد
 چه داده بسرد امداد و ادون
 و اجمین زود تر دشمن بوسر کون
 بشتم و امداد طوس زین رست
 چند نفر دیل کت بست بران

بیاورد باد طوس زترین پوش
 جهاندارش رو بگر نوجاه
 دین برق تار جلد چاکت خست
 جهاندارشون چرخ کاوس
 دیشن طوس و شها کازران
 نعره بر آورد او بر سپید کوشش
 ز رخس و دیش با و از بر ز
 این جهاندارش ان شکاون
 بر کوشش دیش سر و جنت
 زور از دین و نمک ندین
 اجمار و کین کوشش میدان جو
 جهاندار یا و ابر طوس نوزر
 میدان کاوس بسپاره و من
 شاه زترین کفش رو آورد پس
 دو مرد در نمک بر کردن جنت
 اول کاوس اما زور بر کاوس
 پردال ز کوشش دیران نمند

امر سلیق مگر فراموش
 نیتان رزم بگرین خواه
 به عرصه مصف نما ناخست
 طوس نعره جنت آورد او نظر
 ما باقی بنی نوبت بسته خواندن
 پدید کوشش پشان نمند کوشش
 کوشش تران میدان عرض
 کوشش بچاره یانت بخوان
 شاه ز روی تور آورد و نمک
 میدان شیران چاهوت شیرین
 مویس نبرد او را کرد
 سجود بردوشش شیر کینه در
 مصف بیکار بر سر تا وین
 خیز اصلی طبل دین بر جوش
 خیز اصلی کوش طبل دین بوزنک
 مصف شور رزم کارزار
 کندان نامه بکوشش و ند

بزور خیمه بیاز و کله بر زور
 بلفج جچکال جکت یه دیش
 بر روی نیل بو تور او کوشش بود
 ز رخس و حضرت پاشن بست
 طوس کاوس دلاور جوشش نام یار بست
 ز رخس کوشش کر تبه و دست
 دیش کجا بول و دیران جنت
 صدای کبر که کاوس نوزر
 کوشش کینه ور به خس و بر دیش
 دیشن که کر دیم زنگ سمارکت
 حلقه پالمکت بندن بنا پوشش
 یک کوشش ان دین دست بست
 طوس دلاور جهاندار مرد
 سر نمک سیرت کاوس بر بست
 کاوس نغسرق کر دیم جا کرد
 سپاه نوزری کوشش بر دیشان
 بی نبرد شیر انبر جمع شیران

کیشش نوزی فیلی شیر اندستور
 کوشش غضب کت کیش بل اندیش
 دیش بریند شیر کارزار
 جهاندارش رزم رو آورد بست
 نامی نامینان کجا فرار بست
 بدست بنی کاوس بعصت
 خودان بی چاکت فاشش روی سنگ
 دیارانه ابو سیمه انحصر
 بر عدل راد انظاره کوشش
 ذال دلاور کیش و سنگت
 ذلیل ز کار به پوشش بل کوشش
 عمین و غمگت شاد شکسته
 پل باکس ذال کیش آه سرد
 ادیری کر دیم رو آورد بعصت
 کلاد کلاد خود و توتیا کرد
 دلیران کین تلاش کردشان
 به مصف کین نامی دلیران

سپاسگانه در شکست آوردش
 دو دیده خسر زنده بسا ز کار
 و زنده بگشت بسم نیا در پی دم
 جی دم با بود بسم مرد در پی دم
 کس نگران چنان حال در دم
 شکرم در زدن توش یا و نا پیم
 فرمانوزی کوبان طبل کوس
 ناکاه دین بخواد کیو کردن و بند
 جهاندار مرد آورد او نظر
 بیاکت بلند و توش ای سوار
 گرفتار چه بنده جواد تو پیوم
 جهاندار رو کرد چه مرد کین
 دشمن و عهد اگر نیک و سوس
 دو شمشیر در دوازده دانی جنگت
 جهاندار مردوت برد کین
 کند هموار داپله جواد کین
 کابل سواران پیش آوردن

جواد پر زور بدست بست
 جواد کرد دم پخت بر بدن
 فرما زرع سسرتان چون
 برشان چه قتل بدن جی کرد
 صدای کوس نیم خیزان جی بدن
 نعره میکش و دور ایران
 زرع شاه پیرتم برکش
 او بدست مرد فل آورد او نظر
 صدای کوس اما گوشش
 زاناکه رستم نگار زارن
 ترا که رخش ترا که گوزن
 از دما درش رستن زوری فاکت
 فاکت ریزا بسر رو آورد پس
 و تاش نالی ز ترانت بوخواب
 جی خسرو در خیل ناکه ماتت
 از دما پیکر آلوده خاکن
 خاکتان و سوار در گستان

ز ره چاکت چاکت بدن شکسته
 سجود و قیام ایران کردن
 صد کرد و بخت بر همه مند
 بشیر دلاور چون مردان مرد
 کادوم می دور چون خزان
 فسخ دلیران نام آوردن
 وقت نصاب نظاره کردش
 رای کند ز بنی مور کرد گذر
 مرد کینه جو بر غنم توش
 رای فخش بنی چارش ناچارن
 نرور با بدو جنگت البرزن
 علمدار کین جرش کردن چاکت
 تا دلای خسرو کین نفس
 جی سرداران نماز شتاب
 مکر تو جویا بر رو نه استن
 علمدار کین جرش صد چاکن
 کیر بلایین خسرو پر گستان

اوندیسیل بر سر زوار در
 بر بایش دوباره نه جنگ
 کاوس کله کاوش است و باد
 اگر نیوان کارشین حدس
 ذال ز تراژیکت زیر اسیر
 جهاندار فرما کاویان درفش
 کیش شان پری عهده کارنگ
 وقتیکه یار اید بنسود کین
 بر صدای کز آن ندوران ترش
 کاودم پیر زرم بهوش خورش
 شاکس سرد پیکر جنگ ویران کرد
 کاوس کز آن مغنغنه نهون
 کس نبی کس ستمنا رمار
 تاج طومار آن گفتن و بکار
 دلیران جز زرم عهده کارزار
 شیران جنگی مردان خونخوار
 جرعده میدان کردش این دمار

تا نعت هر گاه مرد و لا در
 کله دیو سینه خاش زدی سنگت
 رخس و لا در ز غمخیز نماند
 تهمتن به حال نزار و نفس
 زاری کخسود و بر دجه خضر
 چنه درفشان شاه زترین کفش
 نوبایلین کاشور جنگت
 دیشان رسوزمین دوج چارین
 مدان و کاپول کوشین تاج بخش
 مردان رسو جنگ نمدن بهوش
 الامان خنیر اندشت بنسود
 پیلان جنگی و بچپن چون
 لاشه و بر سر سان دبل مار
 شان سر تا پایموبین گلزار
 گلگولاه جهون چون لاله بهار
 گفتن میدان لار و مان لار
 بفر بسشیر بر زنده آید ار

بکار سان کو

نگای میدان کوشیر جهاندار
 چطر طوسی یکس سرد جنگت
 جهان پان خودم کله کینه و
 او رد پد خسود سرد سرد
 پیکر خسته شدن میدان جنگت
 رو و نگار زار جهان پان شیر
 ملک لفظ ره سیاره به نور
 رخس میدان خود زنده زخم پیر
 ز ستم با کوشش نهون شور به
 تهمتن پوشش چند زخم کار
 خورشید به دیگور انجم زمار
 ز لاله خنیر ابره سپاسان
 پس او پس مشین نر زرم شیران
 طبل آسایش دلیران جنگت
 پرده زنگاری رنگت جش خور
 شیران خنیر فرسان رحمت
 فرما بنوازان ساز خوش اینک

جهان پان چنبره چنبره فروار
 سر کون پان جفاک جنگت
 دست و پاسته لغیر خط
 خنیر اطل کوشس ایران کیکر
 کوشس سده شاه نوشایه شیکت
 با و با بسد او مردان دیس
 جگر دهنون چشم ستور
 و رده به مشیت مردان دلیر
 موافق او روز بسفخو صورت
 زخم ستم کرم نام دیار
 ملایکت لاسول جگه او کارزار
 نبر جمع لشکر شمت پان
 نداشتن تا داشت ضرب دلیران
 بر خنیر کاه مذبحور رنگت
 نامون قبر کون چنه دشت دکو
 شاه زودی کس پری امر حرت
 خنیر نجل سده دشت جنگت

ساقی صراحی که تاج خود بویست
 با ده عقین پیس آبلور
 ناز خوش خوانان به پیاده می
 ساغر فرشتان عشوه نو آرز
 یلان بگشت پهن به نوشان
 فرستاد کج و از عقب فرزند دهبور بر آمدن از قباه ندیم شاه
 شاه فرماستم تا که بهوش
 دست او در کن تو چه فرمازم
 عرض کرد شهنشام قیام قهرمان
 خسر و سلاطین چه آید تمام
 سیوی کجیخه در پیش باین در بند
 تمام ایران قدرت بویکسر
 شاه فرماستم بماند و شاد
 نصرت مردان ایران چه توان
 شاه فرما مقرون تو چه غل در بند
 چند نفر شیران اثر دای ار دور
 بر چینه دست چون کوه البرز

مردان چه است میدان که بگشت
 بلند بلبله اوج نواز سمور
 بنوشش های بنوش با ده پیانی
 مدان مستان مقبضه شیراز
 اما کبکیش رشک فرخنده پله
 مرجه فرزندان دست فرماوش
 چه بز روی دلیر بود سباب کز
 تصدق فسق و الا مکافون
 بر کس عمر و عمرش من تمام
 شاه سلامت بود پیش فرزند
 پایت بلند بود به جمع لشکر
 اگر تو نبستی ایران شود باد
 خدا یاریت بوزوی دیر فزون
 بلد کار نه به کار دیو بند
 دلیران رزم عالم خراب کز
 باوره شیران برزد و فرمازم

بشن بو زندان

بشن بو زندان شیران ناز بند
 باوران هر اولاد وستان
 از تو بلدی ای کاره کرد
 انشا الله هر قوتش چه جنگ موبو
 بضرب شمشیر شیران مرست
 ای دولت شاه مدروت بدت
 میزیرت زه باشه شهنش
 مقرون بوسه داد بدت شاه
 بفرما مردان رزمی دلیران
 حیا التمنای شاه جهاندار
 بیان دیو در نه شود و کجور
 جهانگیر و محبت نور بر از تخت
 جهاندار خسر جهان پان به کار
 کجیو دلاور کور در ده تن
 سیتان ده تن کابلی ده مرد
 پوستان اسبابان بگشت و کجور
 مقرون گفت او پیش دلیران او شون

بزور فراکت بگز و گوند
 مردان دلیر سردستان
 برز و شمس از پریم آورد
 میدان چه دشمن ناز شک موبو
 ایملکت مکان باوردن بدت
 چه بر تا و کج تمام هر چه بدت
 مکروت بشی ای زید ماوا
 عرض کرد شهنشام شای خشمت
 چند تن چه مردان ناچیز ایران
 ماوردن و جابه هر چه من اقراد
 تا دلای یاران زندان بد نور
 سجود بر زوی شاه بلند تخت
 سام دلاور سپه کار زار
 میساک ده تن صاحب مکر و فن
 ده چه دلیران ز ابله هم نبرد
 نایمان رزم تمام نشور
 ایران لا اندر کای سپهر

باز در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

واجب دیجوری باشنوبه و نکست
رو کردن بجای بندیان جنبه
تا شین بدرکای زندان ستم

شب سیاه قهر و دینه دواج زندت
مایوس زلیل ستاران چند
نامی دلیران درون چشم

فرامرز دانش برزوی دلیر
جی دم کینسرو آماضوم
چه ناکاه رستم سپه بلبله دور
تاج و تخت شای عدیم بخش پیم
برزو دوجوبای مرد سرور
نه کشفکوپین برزوفسرامرز
ناکاه بر دیوان غریبوی خیسرا
ایران مردان پله دیل بسته
یلان بر کردن ترندان تار
راهی پان و راه سپاه خروشه
جهانگیر دسام جهاندار مرد
جهان پان چنی کورنر دسیستان
شای متفردن چنه کابل ز ابل

بلا دلاور پر عقل تند سپر
کابل کمداران من بر نراوم
خروش و جوشیا اثر دلم دستور
بیدار بسم به خا و سینه کس نیم
دیدار رستم گفت اوروی محشر
چه ناکاه خیسرا صدای تیغ و کرز
دیوان نامی نوها کر زرا
هر یک هوادان بخت کنت
ز بخلیه هم سمار شکتن و قار
کز تیغ و ضرب رو عالم پوزه
پشت دشان و هم به عرصه نبرد
مردان نبرد خسرو پرستان
فرامرز چنی برزوی دواج بدل

فرامرز

نه سوز و نه طبل نه کوس نای
اوشو تا سحر نه خورد نه خواب
دلیران نه تخت دینه خار سبک
چون نثار خورشید آورد اول نظر
فرمانا دشان تکبر کرد کوس
چون دریا چون سپاه نمانون
غرشت نیلان دیوان جنک
زبان نشست کرد پری پشت کاد
مای جواد ز نور منده بل بغیل
میل حوت کاد ز نور سبکت آورد
نزور مردان سپه به نشو
شاه شسته غضب و نکار زار
خسر و چون زانا فرما طبل کوس
اژدها پیکر کاویان درشتا
تمام حاضر پان پری کار زار
جهانگیر کوس سام دلاور
برزو فرامرز طلب کرد و پیش

نه صدای خشم به ناکه گزنی
دود و دینا بخش عالم کرد کباب
چه با کیفی شاه کس ناما و نکت
هموز زانه تخت شاه کینه ور
دانه مر عالم تمام کرد کوس
دلیران غیران در با جنت چون
ز میان لرزیا چه تار رشتک
کاد پری ناسه نمانشتاد
داخل بی تحقیق فوق پری میل
سکت هم به یونا و کیش آه سرد
چه ناکه نیلان چون پستون کو
هنی نخسیرند داشتن قرار
خیزر صدای دنگت کوس کی کاس
زرین درفشان شای ز زینه کفش
جهان پان طلب باز هم جهاندار
ذال ز ز پیشان وان بیار
شاه فرما پیشان مردان دلریش

بموندمتامن جیش الماس بو
 نوز نژادان اهل طوس نوز
 کور نژادان پری سیره
 چن بکله نواره پری نوز
 اژدها پیکر و نعره کاه
 کلویان و نیش نیشال او
 ما باقی ایران پادشاه
 جو دما طلب نمانش بکنت
 دلیران جنگ و نعره کاه
 عرض کرد شهنشام مغلوب جنگ
 بو تور ما دران ایران بکنت
 خصوصاً بی دم اولادش بلشون
 کس نمدا و آتش شوشکار
 ای تیرگر کوش شای افراسیاب
 و ایل سرفاف بود کینا بونج
 بیداغ و شاه و افضل پند و هم
 قاموس نیشدان یا در بستم

صدای کایست برق الماس بو
 نژدیکت بهم بان بر بکله شتر
 چن شطوطس تمام سیره
 ر و نعره کن اژدها و ستور
 نمایان چطیس سرداران شاه
 چندان پادشاه بیرون پیش رو
 دیار البشیر نجسمونه جا
 هوریزا صدای بوق کوس نکت
 شای افراسیاب جلای عدیم شاه
 عالم بر سپاه تمام بل و کنت بو
 در زین باین رستم کس نبت
 اوسا یکی بل پری چند چون
 نرزم نسر و عرصه کارزار
 جلواند از پین فیلان بشتاب
 نرزد نبلان چن کز زوبیع
 عالم بل و کجور نر غنای رزم
 چون کوه البرز اژدهای رزم

بکله نرزم

یی تاج بخش ر و نعره موس کرد
 دو کوه پد نسر و قصص هم پین
 اول پیلان کاه سوره اوج
 داس نقر خود قاموس بکنت
 نو بکفت بست قاموس نکت
 با نرزان و پیش نکت نکت
 داس نکت خود پور ذال نر
 کله دیو سفید تا صفتوم بکنت
 رستم ما توان بر رزم شوش
 نرکش بل خال نر بیکان پر
 هوادان کنت دو کوه سکنه
 کینان بکنتان کندان خام
 رستم متر ساجه زور سردور
 موندش در و نرزدان بل بکنت
 قاموس نرزان رستم نر نر شوش
 نر بل چون دیش زور قاموس
 پری جهاند از جهان پین کو

کوه کزانی بنظر آخورد
 دست و کاه و نر بال و کنت پین
 لاجول مولانا بلا بکنت نفع نفع
 پیر و آیش نر دشت نر کوه نکت
 بل نر کز نر اوج کز نر کز نکت
 ایل نر نر نر نر نر نر نر نر
 سپر کوش کپک شکیا نر اژ نر
 اوروش بو ار کز نر کز نکت
 غاصی بل جو دم به باز و زور شوش
 شمشیر شوش و باد جو رزم خطر
 دو اژدهای رزم بران جنگ
 کینان پاره یکس بل تمام
 بو دستوز نریش بل کینن دور
 ویش سپر دینت فرد نر نر نر
 نر شوش آتش نر نر نر نر
 رو کز نر سپاه رخ سندر نر
 بکله نرزم سپاه کوش نر نر

دیشک جهان پهن نرزم نشون
 و تاش می میدا رستم شه و باد
 رو کوشش و پس بز نوچین
 ما باقی سپاهنکار زار به
 دیشک زرع بخ کردن کجاست
 دوش در لاد در تبار زشت تاب
 رسیدن از دست جهان پهن و در نمودن با بر دق کوس آمدن جهان پهن
 اگر نیادی قاموس انش کیر ^{باید از رستم} برشته اما پری ذال سپه
 شیر دلا و گرفت نشون به
 دست و کار و هر کس مداش
 هر دو شان در بخت یا وان برشم
 قاموس رو سپهر دوش کردن
 جهان پهن سجود نو جان بدوش
 کند دست پری قاموس زار
 ز برکت حاضر پیش کرد جیسا
 ماش الله که دوش جو اولاد ویش
 دوتن رو کردن نسای به شو

دوش جهان پهن

بیش از دنیا

زمین به ناله گرز کا و سپهر
 سپه عدیم شاه خسر و دست
 میسلا و همور کند میسدان کار
 باق ایرانی پای دوش شاه
 خسر و شکست کاویان دوش
 ناگاه پدید به تاج بخش شد این
 زرع به پیش جهاندار پیش
 سر قاموس دست نیای دوش
 خسر و سلیق زرع ز پیش
 فرما که دوش نکوس کاوس
 رو نیای دوش عدیم به یک
 صدای کاوس چون رعد بهار
 کوچه کرد سپاه به رزم شیران
 او ندلاش نیل همون چینه مرد
 ناگاه خسر امر ز بر سر دلاور
 دوش خسر و رو عدیم کرد
 خیز اصدای کوس حربه کینه ور

نرزم شیران اثر و کاهی اثر دور
 ذال کینه ور آوز کوشش دست
 کو دور به نمند سپه کار زار
 خاله کرد شان مردان بیجا
 تینا جلاش به طوس زرین کفش
 بدن خون آلود به طبع سپه پهن
 سجود بر دوشه مرد به اندیش
 مر جها و تاش شاه زرین کفش
 آورد بنظر شاه به اندیش
 بلند به نه اوج صد آهل کوس
 آوردن و بخت شیران بیگت
 نه شکست جو او رزم نه بدشتن قرار
 عدیم شه و باد ایران به ویران
 همون دینه جیجولک سپه کوشش مرد
 یا وان بمضف چنیش پهن یاور
 دو کوس شاهی خنیرا پله نبرد
 نمیدان ریز خود و تاس نرزم

قیامت نماید خورشید به دیو بجور
 سمانا بدید نه پز کر کس
 یک طبق زمین با خون تاس
 پیلتن یاد باش عیدیم
 بهواد کند پری تخت فیصل
 پیشش کند چنه تخت فیصل
 کیر و اکبند اثر دایا ترند
 دست پاستر پد خسرو بردش
 خیز اصدای کوس کفرای شاه
 ناکا شکست در د سپاه پشما
 فرخ خسرو پد شاه ایران
 جده عام بر منشور سپاه نه کیز
 تا داخل شهر شهنشاه کرد
 بیداد فرید و شهر شهنشاه
 موندن در و دوزات کرد کار
 طبل آسایش شاه ایران
 رخس کینه در شهنشاه خورشید با

ایران

منمان نشان سیخ زنده صور
 فیلان خرطوم کت فرس بلفس
 ملائیکت بر کم کرد به زرق الماس
 پنا بردند است بیهمتای کریم
 آوروش با بوار عیدیم به زایل
 عیدیم پری و پیش مکر و زایل
 عیدیم پری و پیش نامر موش وند
 سجود درفش کاویان کردش
 به خسر به کار تمامی سپاه
 رای فرس نبه لار و بان لار
 نامی نامیمان جسیع کیسه
 پلان نروی رزم کردن بون بیز
 غارت هشمار ایران آوردن
 ملکین بر عرش کردن تماشا
 نردان جنگ اثر دمای خونخوار
 چنه چو نمان جسیع سینه
 چون ابر بهار او در خونخوار با

۱۰۳
 اهل ایران ای بر کس کرد فرار
 شاه کج خسر و با طمس بزن لوف
 اردو کوشش کرد داخل به پشما
 دادیلای شیون بر کس بر و پیشین
 فرما جلا دکن تیغ البت درار
 مناره و لار و شوار و زلف منار
 خسرو دمد امغرون کرد خلاصت
 هر سال خراجت پد خاک ایران
 دایم دعا کوی پای تخت شاه
 طوس هم دوباره بلا شاه تور
 روجه قلع کای بلوری کردش
 جده مای شش ماه خسرو پد ایران
 بعیش و نشت طاب بکجا مرانی
 کدای بلا نو ایران چون شاه
 هر پوسن کرد در چرخ نیلار نکت
 ز شادی تا سر زاری فرار
 یاران به دوران فاطر زبونم

باز هم رو آورد و پنجم سردار
 عیدیم بخت بست آوردن نوجا
 شاه عیدیم شاه نزن غنی کار
 شای عیدیم جو دم آوردن پیش
 سرش هم کرد بر تن خواهد نزار
 دوران نماز و سنی شهنشاه
 به و شهنشاه جوف خاک دولت
 مکیان پد خسر به نامی ایران
 عید در کنوش حشمت پد
 شای افراسیاب فرار به رنجور
 پنا و جسم جام جادو کرد بروش
 غراب دست ز آب شاه ایران
 مژندن هم کوس طبل کیسه
 زمان دولت شهنشاه
 کاه شیشه نما گاه مدو نسکت
 نذار و پاکس دور روز کار
 زده تیر شصت چرخ کردونم

شو قلم نگران ذوقم کردن تار
 بر چند مضمونش در آب رنگت
 اگر چه معقول عاقلان کار
 آوردم و نظم رزم هم بجای
 یاران باوران تمامی مقام
 ز شاه ممانو که ز کس
 تمام تر قمار از دمای خاکن
 یکسر موقوفت اینجک متعاقب
 محمد پناش به اوس برود
 دینار و وزان دی دستورین
 پیام دور کاش آخر خم بود
 از سیاط بسته بمانویشم
 کاتب اطرف عزیز میکن
 شکر گل کتب بظلم آوردن
 یاران مجلس بیانان بکام

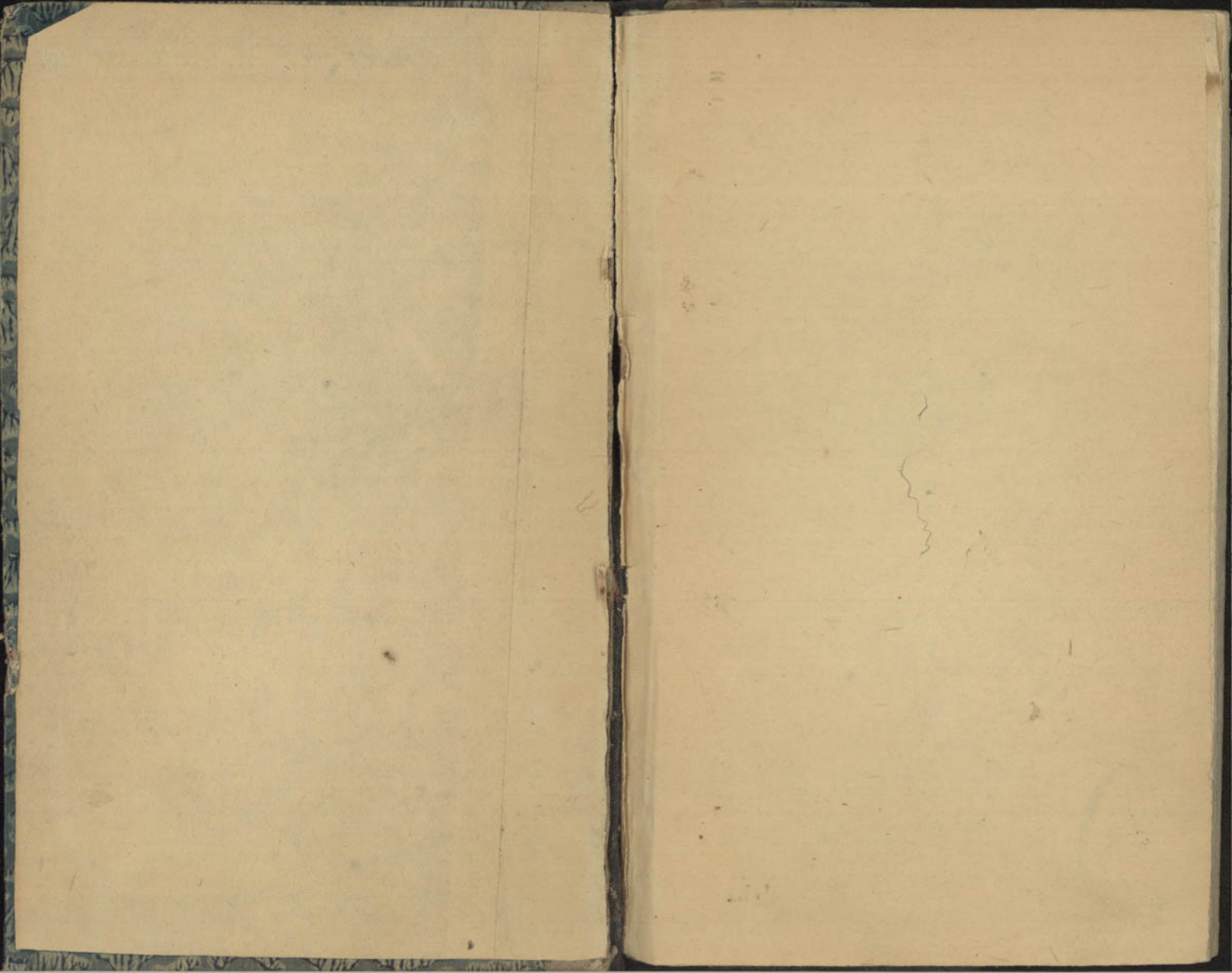
هزاران درو و هزاران سلام
 ز ما بر محمد عبده اسلام
 منت ششم در یوم نهمین شهر شوال کرم



این سواد است
 ممتد کاین نظام است



این کتاب است
 که در حکام این زمانه از جهت
 بهر مدارای عامه در منزل
 ۱۳



خطی

۵۹